

۲۲۵

فلس نام

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷



ثبت شد

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
شماره ثبت ۲۸۴۷
۱۴۰۲

فرستاده

تالیف نظام المیرزا احمد

شماره ثبت ۲۲۵۱۷

شماره ثبت ۲۳۰۱۲

۲۱۸۳

بازدید شد
۱۳۸۱

۲۲۵۱۷

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

دکتر نام

۱۸۴

کتاب جدید (۲۱۸۴)

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۲۸۴۷
۱۳۰۲

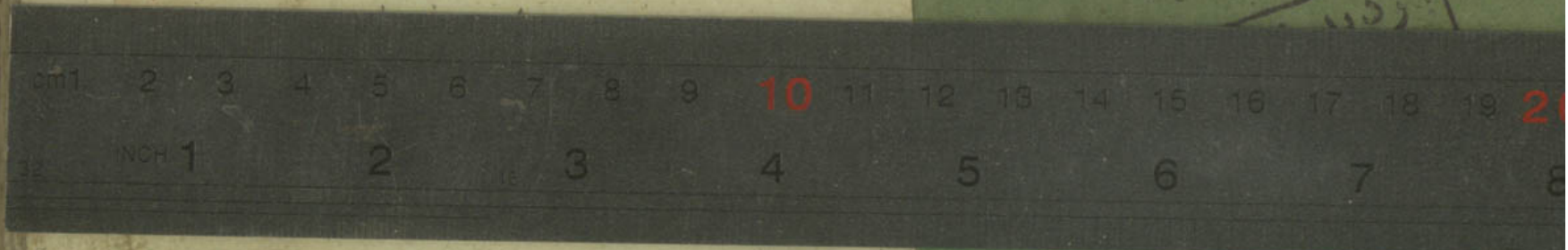
فرستاده

تالیف نظام الدین احمد

شماره ثبت ۲۲۵۱۷

شماره ثبت ~~۱۳۰۲~~

۲۱۸۴





بسم الله الرحمن الرحيم
 چون کوزه نو آموز سر را بجهت پند هیهات
 سهند باد و باران نشسته ز آیه بار که بهم عنایت
 چه تم طلق الیمن در عرصه و جوی جلان نابد و فارسی
 چنانچه چرخ فرست که محسوس سلسله جانت چگونگی
 کاغذ را از نسج خدی بی نیاز خفیه بود اگر ز فرسوده نکت و ناز ز تو

همان

همان به که عنایت یزدان عنایت ازین سونا نکت گشت
 کنگون بر صغیر رخسار و داننده از روز و غر و انست بر بکله بطریق
 مسائت و الفتی بر سپرد محبتی عصفه نسبی فصاحت مصحح سجد
 اقصا رسالت که ناز براق برق بر سبیل الله لیسری
 محرم نمانند ز راز فاجعه حوالی عبده ما و حاصلی الله عبده و الله المعصومین
 یسما قاید الغر المجلین نموده چنانکه میفرماید ما عرفناک عن معرفتک
 از راه اعتراف و توبه و قصه تو حسن است و تو کارگاه امید
 رسد و در امثال فرمان لازم لا اذعان باو نشود درین بنای
 نور شبدر کاب ظفر آنت است کوه عرق حین تبار چهره تو نش
 کرد و سبیل الله زهر شکر باوندت صورت و معنی بر تو نمای

۴
 خوش سعادت از تمام طواهر مرقوم بر نوسن شیر فروغ و نور اطن
 مرا فکند و هم عدالت بر صفح زین فشانیده از غرض سبزه سمان
 سینه مقصود میدرد و حلقه شریعت عمده بکوش جان کشیده
 کردن کشت روزگار را بطرف بندگی میکشد سجده
 بنام معبود بنیاز غره ناصیه است همه سر فجا رغبتهن برین
 میرساند قصه پیش از گذشتگان و آیندگان بر بوده ایوا
 خزان بر رخسار خوانندگان کشوده و فروغ زهره و شتری ها
 سعادت جنبش منور نشید و همه رسیده نشان عطار و
 و بهرام موگت جنبش نامم کبوا ان کشیده از جنبش
 رنگ از در دروم و فرشته وار غفله طشت صد از زین
 گرفته برق تیغش بسیار خود نمود زده و نهال محراب از
 از

۴
 ارجح است مخالف سیر است شده هما فک
 فرسار اوج سعادت و اقبال شاهان بلند پرواز زروه
 جاه و جلال فارس مشاهیر شهر بار سهند در معرکه نامدارگی
 فرمان فرما سبیطرب ربع سکون عقده نشا سبزه بون
 فرخنده نجیب خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر شیر کبر بزم دلیری
 نابت قدم غم جهاد بر کوه کوه کارخانه عالم فبیده
 طوایف ارحم بهین نتیجه النیام ارمات و ابابین جمع سلا
 طین فرمان فرما کوه و قار اسما رفتار مکرر در نابت سبار
 مرات چهره نیز اعظم زبده از دو دوح حواد و دوم حلقهش
 کوشن فیض و خاقان دار است ملک کس بر و سیمان
 خلاصه سلا رسید البتة را انها طرفه اسمی غنچه

۴
لا خیر سعادت از نظم طنوا هر نموده بر نوسن خیر رفوت و تو اطن
مرا فکند و حکم عدالت بر صفحه زمین بنشانیده از فرزع سبزه گمان
نشد مضمود میدرود و حلقه شریعت را بگوش جان کشیده
کردن کبریا در کار راد بطون بندگامیستند و سجده
نیاز نمودند و نیاز غره ناصیه همست موه سر فخر بعباس برین
میر سایه قضیبش از کشتگان و ایندگان بر بوده ایوار
خرابین بر رخ را خواهند گان کشته و فرود رخ زهره و شتری ها
سعادت جنبش خورشید و مه رسیده نشان غطار از
دوهرام صولت کتبش نام کجوان کشیده از زمین کشتش
رنگ از در و دروم و فرنگ رفته و از غلغله کشتش صد از زمین
گرفته برین تغیش بسیار نمود و زده و نهال کشتش از
از

۴
اب حیات مخالف سیر استاده اما رفتک
فرسار و ج سعادت و اقبال شاه از بند بر و در ذروه
جاه و جلال فارس مضاف شهر بار سهند از معرکه ناجدارتی
فرمان فرما بر سبط ربیع سکون عقد انشا سبزه بود
فرخنده نجیب منظر فرخ طالع بند از خیر کبر بزم دلیرتی
نابت قدم غم جهان کبر کشت کارخانه عالم فکند
طوائف از تم بهین بنیجه انبیا امهات و ابابهن جمع سلا
طین فرمان فرما کوه و قار اسما قار مرز کند از نابت سلا
مرات چهره نیر از عظم زنده از روح حواد و آدم حلقه شش
کوشن فیض و خاقان دارت ملک کسر و سپهان
خلاصه سلا سید البشیر را انما طریقة الی الله تعالی

یگانه درگاه سرمد متفرق بارگاه ابرو در مهربان فوخت نامتناهی
 مصدر آثار خدا الهی سیر کرم و دین دولت مخزن چهره
 ملک دولت محبت سخاوت عدل و دانش بلند از هر طبع کوفتیش
 ساخته نایب خاقان و غیره بر آرزو تخت و لهر در فرزند خیر
 صاحب فرزند شکر دین شاه عباس نهاد عاریت پیش
 گشته بهار جهان ز رخسار گشته ز انقبال چشمه کار با دار
 ز عدالتش جهان بجز مامور با و نماند عسر بود پیش او اول
 سبب بود با طاعتش است رسیده و غلغله بوسن همایونی
 ز زبان فلیکیان گدازانیده با وجود صفت سبب که مران از
 متابعت طبع گشته بوسن تقدیر بینه فویم شرح انور
 میفرمایند و در مقام اختلاف مذکور است قدم از غریبه نقل فراتر
 گذار گشته بر دربار دانش بنمایید در عموم حقایق و معارف
 که معروض نمیدارند گشته بتفریب کار و دانش تدقیق تشریح
 عذب

عذب تحقیق میرسد و هیچ مسالک و طرف که نظر اندک رسیده
 و بسید خوش خلقی که ساهست بند بیان میرساند میرسانند از
 در بنگاه در بوفت که خیال از بجز نبردان اهرنگ تبرکام مجنون و شکیلی
 خوام بانعام عم که منصوره نامور زنده معروض نظر همان در سر
 پیشکش یاب تفریب نامند در غار بسبب صنایع ابرو در که در عموم
 حیوانات در خصوص آن بر پیش از با جلی و مخفی و بی نظیر
 نمود فرمان فضا جریان بنام ابرو جوان و سنان فهم و خود نظام
 الدین احمد صاد گشته که دیگر در باب نوع که در سبب آیت
 و احاطت و خلاصه از قول مشهوران فی و سبب بر آنچه از روش
 نامها و کتب معجزه سنجیده نیز ان قبول باشد شیرازه انیم
 بخش در آن لالی که انهارا بر گشته نحر بر گشته کوه مخفی
 فردوس مشکاک از دو سواد نامه فرمان معالی سر
 دیده از میده گشته غنچه دل کلر کلر شگفت و هزاران عقده

۷ در پیشگاه خاگر گشته ده امین سجده شارب طاهر گذاری
شد بمعاذت نوبت کلمه و مسعدت نوبه پادشاهی
را حله خامه نگاهداری مفصود کرده و این رساله شریفه بمضامین
بمضامین در پیش موسوم گشت و چون موضوع این از اسباب
و دلالت عمده جنگ و جهاد است چنانکه قسمت خفیه با هم
غرضه مفرزند این است تقیه نیز بر مقدمه و سه مصلحت
که بمنزله قلب و جان من و خانگیه بجای آن است
در شمال یافت امید که پسند خاطر لایق اعلی گشته
روزگار فرخنده آتش زلفه روح است حضرت حساب
المرغاب علیه صنوف الاصله من اللک المنان چونند دو جو
سعادت جاودا چون سلف و شوکت و شادمانی روز
متزاید و متضاعف گردد و مقدمه در ذکر اخبار از پیش
و باعث آرام شدن و اول رسیده که میان عیب
بهر

یافت شده بضمایر ارباب اللالیات پوشیده نماند
که در این حکایت سهولت بکردن صعبات و در
دقت بر قدمند بر سر است این راه و شوار چونه سر آمدی و این
بار که این چه است بمنزل رسیدی خوشبار و مندی کمال
قدرت و تقوی نامی بر که آدمی زیاد و ضعیف نماید و از هر جوان
نوزاد است و درده و اگر انواع دارد و خسته خود را بر میز
انقباض گشته نماند و از قول پر و بجا است بر نوع و مانند تری
منت نماند و چنانکه در مقام اعتدال میفرمایند و الخیل و
بغال و الخیر کبوه ها و زمینتی یعنی آفریده دم اسب و پسران
و الاغ از آرزو بر آید سما که سوار شود و زمینتی بوده باشد
و شک نیست که این آیه کریمه دلالت میکند که در روزنامه
باید از آن که مجال گشتن نیست چنین مفرشته که من
فع وجود این جوانان است را بر وجه کرد و چون فایده

۹
سوار درین ظاہر علی است از اسب صحت مضر و در تفسیر
تعلیم رسید و سر در کائنات علی و الله الصلوات بر او است
که چون حضرت حق سبحانه و تعالی اراده افروخت که بخواهد
با وجود جناب فرموده منزه را در خلق بیافریند از
موجب غایت و کمال خود دولت و شرف و عزت و کرامت
و مان بردار که انیس با او است و آفرینش آن بود که
قبضه از آن بدارفت و از آن قبضه اسرار فرمود و خطاب
بسی که در فرموده که بود عربی او فرمود و خوردت در پیش
کا کل تو قسم تا در وقت و غنیمتها جمع برتیب تو را
دادم و تو از غنیمتها با تو بودم هر جا بجهت بشیر و مهری که هم
بر نودل خداوند تو و جهان که اندام تو را که بدای تو را
کس نیست تو از جهت طلبیدن هر چه در کفایتی از هر چه
تو بخواهی خواهی و زود باشد که برتیب تو مناسبتی است

مردانی

مردانی که تسبیح گویند و او گویند تسبیح و تهنیت گویند و تسبیح
اسبغ تسبیح گویند هر گاه تسبیح گویند و تهنیت گویند
هر گاه تسبیح تهنیت گویند و تهنیت گویند هر گاه تسبیح
گویند و چون طایفه صوفی است تسبیح گویند و خلعت
او را دیدند گفتند بار خدایا ما و کسان از تسبیح
میکنیم تو را و تمجید میکنیم چه در مثل این از جهت آفرینش
بسی در استیفا برای ایشان است پس خدی املق آفرید
که نهی ایشان مثل کعبه شریفه و چون در استیفا
کعبه را بر نهی فرستاد و فرمهای او بر نهی او را
گرفت شهبه کشید پس ندای آمد که مبارک استی
ای چهار بار خواند که انیس بسبب او از تو که تو را
دستگاه فرود آمد که نهی ایشان ترا و مرتب است
ایشان و بر میبزم گوشه های ایشان ترا و مرتب است
و نهی ایشان ترا در کتاب می لا کفر لفقیر از تسبیح

۱۱ حقایق و دو فایق امام جعفر صادق علیه السلام که کانت
 الخیر و دوحوشهانی بلاد العرب و وضعه بر ابراهیم علی ابی
 قیس و با اهل و اولاد هم فایق فرس الا عظم القیاره
 و اهل من ناحیه بغیر این است بعد در بلاد عرب و
 اینجا را دولت تصرف بر این بود پس ابراهیم خلیل و اسحاق
 و یوسف علیهم السلام بر این قبیل که کوه است در شرقی است
 معظمه بر آمدند و از آنجا که گاه کردید در ام توید و جانیس
 نامند رسی مگر اینکه در اطاعت خود را و اولاد داشت
 مور کاکل خود را و مردان در این جوامع است سید و فرزندان
 در است این حدیث در کافی نیز مذکور است و آنکه
 تعدادی در بعضی الفاظ دارد و از آنجا که ایضا حدیث
 که در نزد آن نیز کوه است در حواله که است در دور
 بعضی از فرس نامها بنظر رسیده که رسیا در دریا
 مر بوند و تا هفت شرط با این است که موقوف بر
 بنامند اول آنکه جناب و نسل سوره شود و هم بازنه
 سلم

۱۲ هم نورش باز مگر نه چهارم در جابر مالکینه بدانند پنج نفر بر چهارم است
 و با این است بنده ششم مور مال و دوم نیز در مضمون کوشش و پیشانی
 معیوب و زخم کنند و در باب اول رسی که میان عیال یافت شد
 در کتاب الفی که کافیه چنین مذکور است که طایفه از عیال نزد حضرت
 سلیمان آمدند و مشقه چند بر سینه از امور دینی گفتند که سینه از
 آنکه جواب شنیدند و کار این ساخته است در اراده بر کشتن
 نموده که محضت آنحضرت آمده معروض داشتند که بلاد بسیار
 در است و نوشته نام شده که فرما که ما را از انقدر نوشته بدهند که
 بشهر خود رسد پس حضرت سلیمان یکی از رسیا را یکی
 خود بر این وارد فرمود که این نوشته است بهر منزل که فرود
 آید یکی از مردم بر این رسیا بکنید و نیزه بدست او دهید و خود
 آتش میفرودید بر همه جمع بخوابید کرد که لکن مرد نکار جهت شامی
 او رسیا را نفیوم بهر منزل که فرود میآید میفرودانید و مگر
 و چون مگر رسیا بر کردند و اعتقاد جازم بقول اول حضرت فرودند

۱۴ وان اسب را زاده از آنکس نامیده بفرستد سوار روان اول
اسبی است که در میان عرب میدارند و باقی اسبها عیبی از
آن بهم رسیده در ذکر محمد و زماجم بسیار آنچه
تعلق بشناختن اسب دارد و این هر جمله برین باب
مشتمل است در ذکر کلمات قرآنی در حدیثی که
دلالت بر محاسن اسب میکند قال الله سبحانه و ارعدوا لهم
ما استطعتم من قوة و من ارباط الخیر از جهول به عدو الله و عدوكم
بغیر آماده سازید از برار کافران آنچه توانید از آلات جنگ
که لشکر بران قوت و توانا بر ما بود و اسباب است که برسانید
بسبب آن دشمنان خدا و دشمنان خود را و مراد لغات است
و از خرب من و دهنم لا تعلمونم الله بعلمهم و نیز ترس نبی با یقه
و بگزارند دشمنان را که شما را بکشند و مانند خدا میدارند و مراد
منافقان است که دشمن در لباس مسلمانان میکنند و بعضی
دوان

۱۴ روایات گفته شخصی نزد حضرت رسالت ص الله علیه و آله شنید که
بجانه او مراد از زنبق برانند کسی دیده شود از حضرت فرمود که اسبی
نحیب در خانه خود بخوابد بعد از آن پس آیه شریفه را تلاوت نمود
فرمود مراد از کافران که شمشیر نمیدارند و خدا میدارند فرمود از جناب
پس لغز و بفرموده عهد نمود که از آنرا احتیاط بر طرف نشود
و ما نتفقون شیخی فی سبب التوفیق الیکم و انتم لا تطولون و هر
چیز در راه خدا بدیدید خواهم است اسب و خواه نفقه اسب بید
بشما و علم نخواهد شد و در کتاب من لا یحضره الفقیه از سید و
سر و سرور کائنات علیه و آله از فضل الصلوة در تفسیر آیه الذین
یتفقون لاموالهم باللیبر و النهار سیرا و عدلینة فلهم اجرهم عند
ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون بجز آنکه که میدهند مال خود را
به نیت و روزنها و از شکار البیس است نیز از نیت نیت نزد
پروردگارتان و هیچگونه نیت نیت است از نیت نشان
اندره ناک غشویند چنین وارد شده که نزلت فی التفقہ علی
البخیر یعنی این آیه شریفه در باب نفقه دوان با سب

۱۵ نازل شده و این تفسیر را که بحسب ظاهر منافاه دارد با آنچه شیخان
 و سنیان نیز از آن حضرت روایت کرده اند در این باب در
 آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و فنی
 که مالک چهار در هم بود یکی را روز یک را نشیب و یکی را محقق و یکی
 را اشکها را بصدق نمود اما رفع منافات چنین کرده اند که در
 قواعد اصولی مقرر شده که هر گاه آیه فرزان با حدیثی در مقامی وارد
 شود هر چه از آن مقلد باشد در آن حکم شریک بود و در حدیث
 که این آیه در باره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده
 دارد و شده هر گاه مؤمنی را سبی بقتل نورد در شنبه باشد
 و شنبه در روز نهار و او بر آن نفقه بماند و در حکم این آیه
 شریک خواهد بود و در بعضی از روایات نیز فرسوده که حق
 فعلا بعد از آنکه آدم را از قریه و غنیمت استماع نمود بعد حقیقت هر
 چیزی را بمانند نماید فرمود در مخلوقات هر چه بر زمین است پس
 حضرت آدم را سب بر آن بجزئی فعلا فرمود و چهار کرد در عرض
 خود و خود فرزان خود را مادم و در آن با آن باشند بر روی

ایمان

۱۶ زین روایت که در کتب کبری و کبری و مفاد نام محمد باقر علیه السلام
 مرد است که اگر کلمه مفصود فی نواضی الخیر لا یوم القیمه یعنی مجموع
 انواع خیر و انتفاع در مورد کمال است نسبت به روز قیامت
 آنچه نیست که خیر و برکت در هر چیز با هر نسبت بغیر ما عت الا در نور
 در آن است با و غیر بغیر وجه التذکره در عالم و نام خیر
 بر وجه مینواید و نسبت بالذات که منفعبت حد از آن خیر
 نباشد مانند خورشید و پویشش نسبت تا کوه و بلبل و کوه
 در آن در احسن نسبت بدارک و محسوس و محسوس بالعرض
 چون در باح تجارت بر سر المال و محصور تولد است نسبت
 با رضای و مورد هر یک از اینها که کوه نسبت به هر چه ارتفاع
 به ستم از آن مناعت است با بقا آن نیز نسبت
 و هیچ نسبت به جمع تمام انتفاعات است نسبت

۱۷ منتسب از جهت که قسم اول سبیل جماد که عمده عباد است
 بمکه و همچنین زیارات مشابهت در اوران مومن به اسما
 صورت میبرد و در سایر قسم عموم اندک از اسما میسر شود
 چون خود کوشش بود سبیل سبیل و ملاطفت صورت و جمال
 در عت صحت و انتقال و سبیل بر دشمن در معارک و خلاصی از
 مخاوف و ممالک و مورد حسرت و فرحت ساختن و کفره مناج
 گرفتن و در اکثر منافع و خیرات اطلاق لفظ خیر بر سبیل
 کلام عرب شایع و متعارف شده و در قرآن مجید در صورت ناز
 حضرت سلیمان علی نبیا و علیه السلام باین لفظ مذکور شده
 لا یحکم میفر ما بر نعم العبد انه لو انب بغیر منه خوب بود سلیمان است
 که او رجوع کننده بود بسور برود کار خود از عرض علیه الغنی از جهت
 که معروض نشد و در وقت عصر که هنگام ناز بود در میان
 و الاصافات الجبار است با خوب که در اسناد آمده است
 پس

۱۸ و یکبار از این خبر میدادند و از پاره دیگر نوشته هم از این میگذشتند و
 در حدیث آمده که حضرت سلیمان مشغول ملاطفت است با بندگانش
 ناز که نشسته و لطف خوب که فقال انی ارجو حب الخیرین
 و اگر بنا بر خیر است با محاسب گفت هر گاه من بزرگم و منسی
 خبر از او کرد و کار خود تا اقیاب در حجاب منفر میگذشتند و مراد
 از دوستی خیر محبت است نسبت که بسبب اشتغال آنها ناز
 عاقد شده بعد از آن راستند عاقد ملائکه نموده و گفت رفوها علی
 بغیر ما زلفا بنده اقیاب را بر من و طفیق مسحا بالسوق و الاغنی
 پس شروع کرد در شرح لفظ بنده نهادند و در تمام آن حضرت و هم
 باران بود که باین تقریب از نشان نوت شده بود و این شرح
 بجای و ضوسا خلق بود در این نشان و لفظ سوق و عیان که بصیغه
 جمع وارد شده را اعتبار انجی است نسبت تفسیر این
 چنانکه از لایحه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده

۱۹ ممکن است که مراد کلمه در حدیث مذکور جهاد باشد و این باشد که
 اساس ایمانست بر جمیع عبادت مقدم و چون در جهاد هیچ چیز مانند
 اسب نیست توانا را و اینست از دشمنان غلبه پس همانا که خیر است
 منحصر است در آن در بیجهت در قسمت غنایم با ده را یک سهم
 میدهند و سواران سهم بنا بر اختلاف مذاهب فقها درین مسئله
 و اگر تخفیفی است در شتر باشد بجهت هر یک حدیثی
 بسبب دو احتمال دیگر در این مقام است که چنانچه در حدیثی
 بیمنت چنانکه در روایات دیگر مستفاد میشود معنی است که در هر
 ماده شتر نوع از منفعت باشد پس مجموع خبر است لازم آن خواهد
 بود الله اعلم و در کتاب مذکور از آن حضرت منقول است که تسعة اعشار
 للرزق مع صاحب الدابة یعنی رزق عالم را اگر بدو حصه کنند سهم
 مخصوص صاحب چارپایان است و نیز از آن حضرت روایت است
 که خطاب بیکی از اصحاب فرموده است و آیه فانه منفعنها
 لک و رزقها علی الله یعنی خبر را از آن چهار پاره را بدستی که
 نفع

۲۰ که نفع آن از برادرش خواهد بود و در آن بر خدای تعالی باز از آن جمله
 نقل کرده که من سعاده المؤمنین و آینه یو کبها فی حوا سجد و فی علیها
 حقوق اخوانه یعنی از جمله سخنانها می مومن است که چهار پاره
 باشد که سوار شود و از او کارهای خود و برادر و بران حقوق برادر
 ایمانی خود را و مراد است در پاره ای و آمدن از سهم و سایر مواضع
 بدین ایشان روود و در کتاب کافی و تهذیب از آن حضرت روایت
 شده که من اشتری دابة کان له طهرها و علی الله
 یعنی هر کس خود را از آن چهار پاره را از آن خواهد بود و در
 و در آن بر خدایست و در کافی و تهذیب و کتاب من لا یحضره الفقیه از
 آن حضرت منقول است که خطیبی فرمود از آن حضرت روایت شده
 فانه یزین و یفرض علیها اللیالی و رزقها علی الله جل و آیه یعنی هر کس بدو پاره
 کند چهار پاره را بدستی که آن زمین است و کارها بسبب آن ساخته
 و در آن بر خدایست و در کتاب من لا یحضره الفقیه از آن حضرت
 روایت شده که من رزقها علی الله یعنی هر کس بدو پاره را بدستی که
 عینه کل یوم ثلث سنات و کتب له احد عشر حسنة

۲۱ و من از بطن هجی محض غرضه که کلام سننات کتب است
 سننات و من از بطن بر روی بر به جماله اذ قضای حاجتیه رو
 رفع عقد و محض غرضه که کلام سننات کتب است
 بغیر کسینند و اسب را بگشاید که بدو مادرش عود باشد
 که پیشه هر روز از نامه اعمال او سه بدی نوشته میشود
 او بازده خوب و هر کسین بندد سبب عین یعنی آنچه پدرش عود
 و مادرش با او باشد محض پیشه از هر روز و بدو نوشته
 میشود بر او نه خوب و هر کسین بندد و باو مشیت با قضای حاجت
 با دفع و شش محض پیشه هر روز از او یک بدو نوشته میشود
 خوب و این حدیث نهمه دارد که مشیت است بیال آن بر بعضی
 از علامات خوب که در اسب میباشد با بعضی از
 احادیث دیگر که مناسبت در جوار خود مذکور میشود البته
 در شناختن اسب اسب از دندانها بداند که در کتب را
 از روز پنجم تولد تا روز نهم شروع در بر آمدن دندان میشود و شش

۲۲ شش زیر دشتن بالبر بر آید و چهار از دنگ که در میان و دفع است
 پایش و چهار باله که در لغت عود آنها را شنا میکنند چهار دیگر و چهار دیگر
 که بر اطراف است رباعیات و در سال اول مجموع دندانها را که کویست در زم
 و سفید میباشد بر یک صدف در سال دوم مایل بر زر در شش و در
 او وسط سال سوم شروع در افتادن ثنایا پوشیده و ناظر همین
 سال یکبار دندانها بر زرک آید و در سال چهارم همین عنوان در شش
 فاده عوض بر آمد و در سال دیگر رباعیات چنانکه در آخر سال پنجم تمام دندان
 مایل از ده گانه افتاده عوض دندانها بر زرک مایل بر زر در بر آمده باشد
 و ناظر غیر به سبب کثرت دندانها در تجربه و دلالت علامات معلوم
 شده است و اما هر آنکه بعد از این از بعضی کتب این سخن معلوم
 شود که هر شش ساله شود مایل دندانها سیاه شوند و
 در سال نهم سیاه ثنایا بر یک عسل میدل کف و در شش سالگی
 در طاعت بر آن رنگ شوند و در نه ساله رباعیات و جود ده
 ساله شود رنگ لعین از ثنایا متغیر شده کم رنگ شوند و

۲۳ و در سال یازدهم در طاعت چنان شوند و در سال چهاردهم
 رباعیات در سیزدهم چنان باشد و چون چهارده ساله شود
 در دندان بالا از رباعیات سفید شود و در سال یازدهم
 مجموع رباعیات سفید باشد و در شانزدهم هم مقدم در طاعت
 و تا بار از ترتیب رنگ کرده و بعد سال که نام دندانها سفید
 باشد و در سال نوزدهم تا با مینا رنگ خاکستر نماند و در
 سال دهم مجموع و مینا خاکستر شوند و از ترتیب و سه سالگی
 نامست و پنج سالگی نیز دندانها زباده شود با این ترتیب که
 اول از مینا باشد شروع شود و آخر بر رباعیات رسد و سه سال دیگر
 کجی و کسوف دندانها بر برآید به ترتیب و سه سال دیگر خشک
 و حرکت کند باز به ترتیب و در سی سالگی مجموع دندانها سفید
 و از علف خوردن باز مانده و نماند و میباشند که سبب این
 برسد و در باب این علامات اختلاف بسیار در میان
 رسیده و آنچه با عینا در نزد دیگر کوه نوشته شده و در این
 معر

۲۴ معنی را بسیار مختلف میباشند و در اکثر این مراتب علم
 جرم عینوان نموده و سبب را دندان چند خبر از این معنی از ده دندان میباشد
 چهار را از آنکه که از رباعیات است و سبب نور و نمه را از اس
 گویند و چون احوال آنها مطبوع نیست از جهت مذکور شد و
 قوت و کمال اسب در سال چهاردهم است و چون از این مرتبه
 شروع و در منزل میکند و چنین مشهور است که اگر اسب را خصی کنند در
 هر سال باشد بهمانت نماند و دندانها پس چند از مرتبه
 با سیوم در ذکر آنها چهار پر در از آن حقایق کونا کول چنین تصور
 کرده اند که اول از هر طرف میباشد یک سبب محض که از آن سبب
 دیگر سفید بر سبب که شبیه از رنگی نماند باشد و مینا این
 طرف است با سبب و در کتب غیر معروفه است که بعضی از آنها در
 بعضی لغات سبب را معین شده اند و مینا سفید و سبب
 بعضی را چون نام معلوم نیست هنگام تغییر کجی که شبیه باشد

نسبت مانند و جز در غم این حروف این اصد در تمام
 است بخت سیاه و سرخ و زرد و کبود و خاکستر و سفید و بنفش
 رنگها بر آنها باز میزد و یا از آنها مرکب میشود چنانکه از طلا حلقه
 نقره آن معلوم میشود اما سیاه که عرب از او هم گویند
 آنچه رنگ فیه و کاک و بیش است خوب میباشد مگر
 بعضی را که سرخ در چشم و گوشه است که در انصورت بود
 و لکه زن و سرکش خورد بود و آنچه در جوارح سوراخ بینی سخی
 داشته باشد و شکستن بزرد زنده که عرب از او می گویند
 نیز خوب میباشد و از رنگها سرخ آنچه مایل به سیاهی مایل
 دوم او باشد از همه رنگها بهتر است و در کرم و سر ما و نهیدن
 پیشه و مکن و زنبور و کبک و کرسنگ و تشنگی و مرض و سستی
 همه صورتها باشد و آن چند قسم است یعنی سیاهی مایل
 و بعضی سرخ و بعضی صاف و بعضی سرخه و ضابطه در جمع قسم
 است که هر که مایل دوم او سیاه باشد گویند
 اگر سرخ رنگین مایل به سفید باشد شرف و بهترین رنگها شرف
 است

است که بکدر از منی نشسته باشد و بسیار شرفند میباشند
 سحر و کمر این است میباشند و صبر در کرسنگ و تشنگی نذر
 و آنچه از رنگ است شرف کم رنگ تر باشد شرف کمتری که کلاب از آن کمتر
 اگر هیچ نشاید از رنگی نداشته باشد خوب است و از رنگها زرد که
 کمند گویند آنچه بزرد سرخ مرغ ماند و کله بقدر در هم از اصد بدن کم تر
 زرد داشته باشد و آنچه رنگ سفید در او نودم و مایل دوم سیاه
 باشد و بیشتر از مایل تا دم خطر سیاه شده باشد بسیار خوب
 و سیاهی که سبز سیاه باشد سرخند و کبود نیز گویند و رنگ آن فی
 الحقیقه تر از سفید و سیاه است یعنی از نار نار مایل سیاه
 و بعضی سفید است خوب میباشد خصوص بعضی را که کله مایل به سرخی
 بقدر در هم داشته باشد و کبود خاکستر که هر نار مایل خاکستر
 گویند بدست در این قسم است که از جمله نهمه لوان شمرده شد
 و از آن سیاه سفید که شهب گویند بعضی در آن و بیشتر با و چشمها هم
 مایل دوم لوان سیاه باشد بسیار خوب است و مبارک است

۲۷ و اگر دست و پا و ساق سفید باشد ضعیف و سست باشد
 و در زنگهها آنچه از پیش باشد یعنی نقطهها که در حاکم مخالف از صدر بدن داشته
 باشد چند از خوب نباشد مگر بر غیر آنچه که در نقطهها که در بزرگ باشد
 و قطع یعنی آنچه که در آن نقطهها که در بزرگ باشد مثل سنگ است
 و همچنین این چنین مشهور است که در سینه که در این نقطهها
 است خلاصه اللوان و عواید بجهت یک در زنگهها مذکور شد
 انبات که اندوه فرسودگی نام فرار داده اند و چون در خواب ویدی
 چند آن فرقی ذکر کرده اند از جهت مذکور شد و مثل کف کتاب
 انوال کافیه چنین نقل کرده اند که شبیه عبد العزیز بعد از آنکه با
 مردان حجاز جنگ و جدال میسازند و اکثر لشکر او کشته شده فرار
 بر فرار داد و دست مردان از پا او میفتند و در آنجا که در این علامت
 را فرموده بین از لشکر مردان کسی جدا شده تا نزدیک رسیده
 باشد غلام کف مرد در بر او سفید سوار از لشکر پیش افتاده و با
 نزدیک شده شبیه نمونه آفتاب شد و غلام کف رو بافت

۲۸ بر آن که اسب سفید ناب مقابله آفتاب ندارد و بعد از آن صاعنی
 باز غلام را فرمود ملاحظه کن غلام بعد از ملاحظه گفت شکر بر او سیاه
 سوار است و از همه شکر ما نزد بگز نیست فرمود میان کله و زمین است
 بر آن که اسب سیاه در کوفه نماند و بعد از آن باز پرسید غلام
 گفت سوار بر اسب اشقر پرسد فرمود میان سنگ است و زمین صلب
 بر آن که اسب اشقر سست می باشد بعد از لحظه باز پرسید غلام گفت
 سوار بر کلبت نزدیک رسیده بگفت اتفاق غلام نیز کلبت سوار بود
 چون شبیه میدانست که اگر بگفت از کلبت منبسط و بهر چه که غایب شود
 اسب خود را بغلام داد و اسب دور گرفته سوار شد و بسوی دشمن باز
 گشت آن مرد را بقدر رسد و باز شروع کرد بر زدن آن کلام که از بیم
 دشمن نجات یافت در زنگه و بجز در سینه علامت
 که از اختلاف اللوان یافت میشود هر کسی که رنگ و بی نشان
 باشد او را بهیم و صحت گویند و سفید که بر سر منی بالبال
 باشد از اثر همه و اسب را از هم گویند و سفید منبسط اگر بقدر در هم

۲۹ باو کجاست تر از در هم باشد از وقوع در سب را فرج گویند و اگر زکرت باشد
 از زاغ و در سب را زاغ گویند و اگر ناپی سبیده باشد از زاغ ساید
 گویند و سفید که بر چهار دست و پا بر پا بود بگوید سب و دست و پا باشد
 از اینجا و سب را میگویند چون ذکر بعضی از علامات در احادیث وارد
 شده مناسب چنانست که در اول شرح آن احادیث پرداخته شود بعد از
 آن اقوال علمای سلف مذکور که در کتاب من لا یحضره الفقیه از سبیده
 سر و کاینات علیه السلام منصرف القلوه چنین منقول است که الذی یعقوب و بنا
 بیتهما الجزالی یوم القیمة و المتفق علیها فی سبیل الله کالباطلیده با
 لصدقه لا یقبضها فاذا اعدت شینا منها فاعده افزع الیهم فی الثلثة
 علق الیمن کیتا ثم انعم و نعم بغير خیر و برکت در کاکهها بر سبیده
 تا روز قیامت و در نفس دهد سبانه را در راه خدا مانند کسی که دست
 بصدقه در دل کند او باشد و هر که دست از زان نه بندد سبیده
 خود هر که سبیده را بر خود میسازد و هر که سبیده را در فرج از هم میگذراند
 بر طلق الیمن و کیتا باشد بغير سبیده که پیش از دست سبیده و هر که

ادله

دوست چنان سفید و دست راست آن همان رنگ لصد بر من در
 لصد بر من کیتا باشد بعد از این علامات میفرمایند ثم انعم بغير خیر از من
 است سبیده که زاغ در شسته باشد باز میفرمایند و نعم یعنی اگر با این علامات
 است سبیده در شسته باشی سالم خواهی بود و غنیمت خواهی بود و من مذکور را
 از صدقش سنند از رضای حضرت امام رضا علیه السلام و الثلثة روا
 شده که فرمود هدی امیر المؤمنین علیه السلام الی رسول
 الله صلی الله علیه و آله اربعة افراس من الیمن فاناه فقال
 یا رسول الله اهد بیتک اربعة افراس قال صفها
 فقال هی الوان مختلفه قال فیها وضیح قال نعم فیها اشتقر
 ضیح قال فامسکه علی قال فیها کیتان او صحاح فقال اعطها
 ابیک قال والواضع او هم یصیم قال رد بعد و استخلفه به
 لعبالک انما من الخیل فی روان الاضاح یعنی در آورده حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام بسو حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

به

۴۱ اسب از زمین پس خدمت آنحضرت آمد و گفت که فرستاده خدا بدیده
 آورده ام از برادر تو چهار اسب حضرت فرمود که در کن در صاف آنها را گفت
 زنگنه را مختلف دارند بر سید آیا در آن میان اسب اوصاف است یعنی آنچه سفیدی
 بردست و پارس باشد و آشنه باشد امیر المؤمنین جواب گفت یا
 از آنها اوصاف است حضرت فرمود از آن جهت من نگاه دارم امیر المؤمنین
 علیه السلام گفت که کتب اوصاف نیز نیست فرمود که آنها را بفرزندان خود
 یعنی امام حسن و امام حسین بخش گفت چهارم را هم بهیم است یعنی سیاه است
 فرمود از بفرزندان پس از اسب سبب فرزندانشان نفقه جهت عیال خود
 بدارستی که میمنت و مبارک است حضرت در آنجا که آنها را فرمود
 و این حدیث در کتابی نیز مذکور است به اندک تفاوت و تتمه نیز از آن
 حضرت امام رضا علیه السلام و التواتر روایت کرده که بعد از آنکه اسب
 فرمود که هذا البهیم من الدواب کلها الا الحمار و البغل و کوه
 هت شبه الا و فلاح فی الحمار و البغل الا لون کوه
 الفرج فی البغل الا ان يكون بدعنه سا بله و لا اسد

اشهها

۴۲ اشهها علی حال بعضی فرموده و ناخوش است نزد ما آنچه برکت باشد
 از چهار پارس یا کمر اللاع و آشنه و ناخوش و ادم است نه سفیدی
 در اللاع و آشنه نیز کتب تکمیل بحجین ناخوش میدارم سفیدی
 پیشانی را در استر که تا سر سینه رسیده باشد و بهر تقدیر یعنی
 خواته تا سر سینه رسیده خواهد رسید باشد خواته استیم
 نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه از آن امام معصوم مرویست که من
 را در بطن فوسا اشقر اعرا و افوح فان کان اغوسا بل
 الغرة به و صح فی فوا بعد فهو احب الی و لم یبدل خلیته
 فقومادام ذالک الفوس فیبدو ما دامه ملک
 صاحب لم یبدل خلیته جف یعنی هر کس در اسب سفیدی
 صاحب فرجه یا غره پس اگر غره سبیله داشته باشد و سفیدی
 در دست و پارسان باشد و آشنه میدارم از زود و در اصل خانه
 رویش شود فقر و احتیاج تا آن اسب در آن خانه باشد و تا مالک
 اسب باشد نظم داخل خانه رویش شود و این حدیث نیز صحیح است
 که در باب اول مذکور شد و نیز در کتاب مذکور در آن حضرت

۴۴ منقولست که من خج من منزله او منزل غیر منزله فی
 اول العداة فلقی من ساء الشقریه او ضاح بود که له
 فی یوم مدوان کانت غزه سابله فهو العیش و لم یلق
 فی یوم مدوالک الاسر و در او قضی الله حاجته یعنی هر
 کس از خانه خود با از خانه دیگر بیرون رود و در اول روز بر خورد
 بر آب سبب اشقر که سفید در مینشاید با در دست و پا بود باشد مبارک
 است بر او در آن روز و اگر آن آب غره سابله داشته باشد
 تمام عیش و شادمانیست و غیر سفید از در هر خوشی که او در رود
 خدا از فعالیت حاجت او را ایستد آنچه از او حاجت منقاد شده
 و از کسب این فن چنین معلوم میشود که فرقه و غره و کج میگردانند و مبارک
 خصوص در آب سیاه و همچنین آب سببی که در پا و دست است
 سفید و دست راست بر تن من که از او مطلق الیمن گویند
 از هر رنگ بوده باشد بسیار مبارک است و اگر یکدست باشد
 دست سفید باشد و پایها سفید باشد از او عظمی میگردانند
 و میگردانند اما در مورثه که در دست آن سفید باشد از او کثرت
 سفید

۴۴ سفید باشد چند آن بد نمیدانند و اعظم نمیکویند و اگر یکدست سفید
 باشد از او جگر گویند و بد دانند خصوص اگر پا راست باشد اما
 اگر پا چپ حالت مینشاید سفید باشد خوب میدانند و در اشقر
 ملح آن است و اگر یکدست یکدست بر خلاف یکدست سفید باشد یعنی یکی از
 راست و یکی از چپ می میدانند و در اشکال در آب مشکول گویند
 و در نفس اشکال بعضی از چهار دست و پا مطلق و باقی منجمد و بعضی
 یک از آن منجمد و باقی مطلق گفته اند و در آنچه اول گفته شد اصح است و بعضی
 گفته اند اگر مشکول سفید در مینشاید داشته باشد مکره است
 و آب سببی که در سفید مینشاید خوب چند سیاه داشته باشد از او
 غره یا فرقه شمیا گویند و اگر همچنین بعضی غره خطی سیاه باشد که
 راه به بیرون ندر داشته باشد این هر چه قسم را بد میدانند و در
 چشم گویند خصوصاً که چشمش کبود باشد که از او خفق گویند
 همچنین اگر چشمش خضر چند سیاه اندرون و مان با بر حید
 ما در سفید چشم که نقطه سیاه باشد یا در سپاهی چشم

۲۵
 نقطه سفید یا زرد موها سیاه داشته باشد همچنین
 اگر بعضی از ناها مومور و خش سفید باشد و باقی بزرگد بر باشد
 بد مبد اند و بعضی گفته اند اعصاب که در چشم سفید است و لاله
 چند از مکره نیست و اسبی که بر سینه زش بقدر یکسیر بیشتر
 و با کمر خطر سفید باشد مبارک است در ذکر
 و پنجه نعلی همین است در اعضا در دگوش اسب مجرب است و راست
 تند چون گوشش لهو باشد و بقدر بلند در از بید که در دند
 سوراخ باشد و از ریش و دهن پر موی باشد و در سرش طرف
 راست یا چپ مایل و چشم سست مرنده که مایل با فاقول باشد
 و بلند استخوان میان هر گوش که محرز است موی
 کاکل است بلند و پیشانی فی کوه است چون پیشانی شتر دکان
 و در فرود رفتگی که در استخوان بالار چشم است
 و پر مایل و برآمدگی بالار چشم زباده نباید و چشم هر چند سیاه
 و صاف مانند چشم که هو بهتر است و در وقت نگاه کردن مایل

لا

۲۶
 نظر را بلند چشم راست ده در دو نشد نگاه کند و اگر بعد از عقب
 و مانند کاس یا چشم راست و نظر را افاده داشته باشد یا
 یک چشم نگاه کند و در راجی نکل چشم مایل و در چند غیب
 نیست و یک چشم دقیق و شب بر و اگر غلیظ باشد مرنده که
 هنگام چشم نشن و گوار است و بر سر عیبی هم نیست و باید که
 نور نظرش ضعیف نباشد و شکور نباشد و استخوان بینی
 راست و در کونست باید و بهیچ وجه برآمدگی و فرود نشد داشته باشد
 و گوار است مرنده چشم ده و نزدیک یکدیگر باشد بهتر است و لبها
 با رنگ بلند و همان فراع و موضع بر آمدن دندانها را ضعیف یعنی
 اخش نور و پس باید و میالک و پیشانی مرنده چشم در تر و صحر اوها
 کشیده تر باشد بهتر است و مجموع سرد و در کونست و نازک
 و بلند و فراخته و فرجه میان استخوان زبر که فراع باید چنانچه
 سر اسر کند و در از کردن جا که لبه بوسه است نه سواب
 فاقین گویند بلند باید که اگر از آنجا بلند باشد تمام کردن بلند مایل بود

۴۷ و کردن هر چند بلند ترست بهترست و مور بال نیز بلند باید و کوش
پاره که بر هر طرف کردن میباشد آنجا که مور ضعیف بال بر آمده هر
چند نور تر بر آمده باشد بهترست و بلند قوت خواهد کرد و قدر
پسین باید نه زیاد و در سببی که کوشش کوتاه و کرد باشد محبوب
میدانند و مجموع کردن از پشت افزاینده نزدیک تر و میانش از طرفی
بر آمده تر باید و اگر اصل کردن نامیانش افزوده باشد مذموم است
و بر آنکه که در آخر بال است بلند و از نشانه هر روست بهیشت
کوتاه و پر کوشش باید و افزوده و سخت باید چنانکه اگر دست نماند
پشت زانند زود و کفتر باشد بوسه در میان کوتاه و در
اسب پر بلند باید و در آن و کفتر پس و پر کوشش چنانکه از آنها از یک
دور باشند و هر طرف کفتر میان بر نه که هیچ یک بر آمده تر از
دیگر نباشد و در استخوان دم راست کوتاه و مور لکن بلند باید
و در است که دم را یک طرف باید و در دعت پس عادی باشد
و همچنین مکر دست که دم از نظر برون آمده تر باشد و این در
اصل خلقت میباشد و زبر کردن آنجا که سینه بند گذر پس
در اصل

۴۸ و اصل سینه بزرگ است و در پر باید و کوشش پاره که کرد و
طرف سینه بر میاید هر چند برون آمده تر باشد بهترست و در
هر یک باید و در استخوانها بر میاید و بسند بپوسته و سنگ گشته
و کشیده باید و در خصیه مثل مدگر باشد و بسیار بزرگ و در
نباشند و اگر بزرگ تر از دیگر باشد در اصل یک خصیه داشته باشد
محبوب خواهد بود و کفتر نیز ناخوش و مکرده است در استخوان
بازو که میان شانه و ساعد است کوتاه و در استخوان ساعد که
پایین تر از بازو است و ذراع نیز گویند نور و بلند و کوشش چون
ذراع است ناز و در یک که میان استخوان در استخوان کوتاه
و در استخوان ساق یا نیز کوتاه و در کوشش و بار یکی میانش بلند
و همچنین استخوان بالار ساق بلند و همچنین گفته اند که در طرف
پارا اگر در پیش از ملاحظه کند باریک باشد و اگر همدیگر است پس
ناید و اگر از عقب نظر کنند متوسط باید و زانو تا در بزرگی و
کوچکی یک سال دور از ساق سیاه و نرم و خود کال است

۴۹ ویکه برمان از اربع در مکان سجاده لوق کوبند فور و کوناه باید دست
 نباشد چنانکه رسم کاه بر طرف راست و کاه بر چپ
 مابین شود این عیب در پایش از دست میباید و همچنین باید
 راست بر رسم نباشد بلکه بقدر خمیدگی داشته باشد
 و این راستی در جبهه عیب نیست و رسم پس و سیاه و
 میان تری باید در سرش طرف راست چپ نباشد و اگر پیش
 رسم مند و عقبتش نباشد مذموم است و از انوشیروان
 منقولست که گفته بهترین اسب آنست که سه عضوش دراز و
 سه کوناه و سه عارض و سه غلط و سه وسیع و سه صافی و سه
 سیاه باشد اما سه عضو دراز گوش کردن در آنهاست و سه عضو
 کوناه استخوان دم و خود کان و پشت است و سه عضو پس
 و سینه و گردن و سه عضو غلط مورک کلک و عصب و دست و پا و
 نعل است و سه عضو وسیع سوراخ بینی و زیر کردن و شکم است
 و سه عضو صاف موربال و پوست کف و در اندر رسم است و سه
 عضو سیاه چشم و لب و رسم است

۴۰ در تمام آنچه منعلق است بدانند ام و ذکر علامت نجابت و تندی
 هر کوناه اسب قابلیت تربیت دارد و ذکر آنچه مهره جسم منی باشد
 نداشتند با شد در آن صورت است که در دست و بر زانو است از
 طرف اندرون و صورت در بازو و یک زانو نیز از طرف اندرون
 مانند چرم که کشیده باشد سخت و بهم کشیده و از کتف پس
 فن چنین معلوم میشود که این نشانهها از چشم و بینی است از این
 جهت که گره و فنی که در شکم مادر است سه حفره را در زیر شکم خود
 دارد و چنانچه چشمها در میان دستها و بینی در میان پاها واقع
 بین سبب این نشانهها هم میرسد پس اگر این نشانهها
 و علامتها چنانکه مذکور شد نباشد معلوم میشود که در شکم
 مادر بر حالت طبعی نبوده و فایده تربیت نیست اما در کتب
 من لا یحضره الفقیه از امام ابن عباس منقول است که گفت از منبع
 حقایق و وقایع امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که
 چه اسبانی دو دست چهار پا یا دو دست نه میباشد شکل

۴۱
 داع الحکمت فرمودند که این موضع کورا خمار بینی است و فنی که
 در شکم ما در بوده این حدیث کذب است سخن بن میبند
 و بنظر عقول را بنما بدین مابده که هرگاه چشمها در میان دست باشد
 و بینی بیابا باشد با لحن عیبت حدودت آن هر چند دلایل
 نجاست است و رسی که خارا ازین نشنا باشد محبوب
 و مذموم مبدانند و چنین گفته اند که هر دستخوان که بر طرف
 زانو و دست است باید که موازنه باید کرد و اگر کج بود زانو
 بلندتر باشد از آن که بالا زانو است آن رسی بلندی است و
 دهنده خواهد بود و در باخلاف این بعضی کج بالا زانو
 بلندتر از برین باید و این صورت اگر چه نادر و کم است و
 خوشنمایست بلکه اگر عکس این باشد بزرگتر است
 اما از عمده علامات و نشانه ها که گفته اند دیگر از علامات
 دانست که بلند رود زانو میان هر دو سوراخ بینی تا میان هر چشم مساوی
 باشد با استخوان بازو از آن بلندتر باشد و اگر بلندتر از آن
 بایست که هر دو زانو و این را نشانه عمده در خوبی میدانند
 دها

۴۲
 دیگر از علامت آنکه بلند کردن بجز از محتر سن مویر کله ناسر
 و شش که از بال است و در باشد تا مجموع شش و کف
 که اول آن سر شش و آخر آن محتر فردی دم و در دست بویخ
 بینی نیز مبالغه بسیار نموده اند که در دیدن از جهت رگها نفس زدن
 عاجز نشود و گاه باشد که رسی تمام خلقت و شش صورت را
 برین علت بینی شکافند و بدیهات کنند و در وقت چیدن
 باید که دست را بلند کند چنانکه مویخ که شش شکافند و یک نشود
 اما بشهر که رسم انقدر بلند شود بلکه او کج باشد و چنین
 منقولست که عبد الرحمن بن ام الحکم وقتی که حاکم کوفه بود هزار رسی
 را در معرض دو انبند آورد و این افسوس رسد را که با شش ناسی
 مشهور و معروفست طلبیده سوال کرد که ازین هزار رسی کدام
 یک سبقت میگیرد و در آن ره با دماغ شش فر کرده گفت
 این رسی بر همه پیشی میگیرد اما همان لحظه خواهد مرد بعد از آنکه
 رسی را در دو انبند همان لحظه از همه بلندتر و همان لحظه مرد
 از این افسوس رسد که بچه سبب حکم کرد در این مادیان

۴۴ از همه شد ز دست گفت بدم که در رفتن رکت نه زانجا میگذرد و
 دیگر را میگذراند دست و جمع دست و پا راست و هم چنین است
 و پا چپ را راست حرکت میدهد و دست را بطرف چپ بر میگرداند
 که بموضع که نشستن نزدیک میشود اینها علامت جلد و تنگی
 است پس بر سینه چون دانشی که خواهد مرد گفت سوراخ پیش
 تنگ بود و در نفس زدن عاجز میشد در دوبرو
 سایر علامات هر چنانست که در مویرم میرسد به اعتبار نشستن
 از دایره کوپند و دایره در چهار موضع به اتفاق نوم و مذموم است
 اول میان سینه هم نشستن با حواله آن سیکوم دو
 طرف ران از چپ راست دایره که گاه در لب دم خود را میزند
 بعضی گاه چهارم میان پیش و چپین گفته اند که اگر دایره باشد
 خوبست اما اگر دایره باشد بسیار بد است و دیگر دایره که
 در لب میباشد بعضی مکره نمیدانند و طایفه از من فرغ گفته اند
 بر لب استخوان که از هر طرف راست و چپ زیر گوش
 اگر دایره باشد بد است و بر بالار میبایستی زیر مو کاکل را که

۴۵ دایره باشد بسیار خوبست و اگر کبک دایره باشد با اصلا و اول
 موضع دایره نباشد بد است و چنانست که است نخست بالا چشم
 باشد و اگر در عرض کردن دایره باشد چپین گفته اند که اگر بد است
 نزدیک است طره دست و اگر بر سینه نزدیک است
 در پهلو رکت که پا سوار است دایره مکره است خصوص جانب راست
 و بر ذراع از طرف بیرون یا اندرون اگر دایره باشد بعضی مکره است
 در سینه اند و راستی که سینه است اگر سر را چپ است
 و چپ اکثر اوقات حرکت دهد بد میداند و اسب که بر لب
 کردن یا سینه و ذراع و فرود رفتن در سینه باشد مبارک است
 و از راه چند منقول است که دایره از زیر مو کاکل را خوب میداند و
 و هم چنین اگر بر لب بالاجه دایره باشد نزدیک میکند بر خوب
 میداند و اسب که بر روی سینه اصلا دایره ندانسته باشد
 بد میداند و نیز زراعتی زیر گوش را بد میداند و اگر در زیر چشم
 باز زانو و دست و پا از طرف اندرون یا بر لب زیر دایره
 باشد مکره میگرداند و ندان بلند که از لب بلند تر باشد یا

۴۵ دو دندانش از سایر دندانش بلندتر باشد و همچنین کسی را
 که پیچیده دست بر زمین زند بد میداند و بعضی از علامات دیگر که
 دارند و خوب میداند و دعوی میبکنند که اگر کسی را منصف
 بآن علامات باشد هرگز نباید شکست و برینکه در این مقوله
 سخنی که عاقل در نکتت آن نامند اردو حکایتی غریب
 درین مقام منقولست که طایفه از راهزنان هند موسوم آمدند
 گشتی در عدل بودند و شجره را سب در معرض فرودخت
 درشت مردم هند که آن را سب را دیدند غیبت نام بخردند
 آن نمودند و بسیار بر فتنه ایشان فرودند و سعی تمام خریدند و
 شخصی از ایشان سوال کرد که این را سب خوبه دار و گفتند
 هرگاه پادشاه را سبی باین علامات درشته باشند
 صد سال عمر میکنند و هرگز بیمار و غمگین نمیشوند بعد از آن بجای
 روان شدند و پیش از رسیدن نزد پادشاه خود
 کسی نموده آن فرستادند و از جانب او نیز احکام و نوشتهها
 مشتمل بر سفارش و تائید بر خد متفاری آن را سب میرسد
 تا مظهر

۴۶ ناهنگامیکه بدر خانه پادشاه رسیدند و او را خبر دادند که در
 غایت خرم و خوشنود بر با حضار با استقبال شاد
 و چون بدر خانه رسیدند با مجموع عرفان آن را سب را سجد کرد
 پس منوجه ملاحظه بکان بکان از اعضا بشنید و قتی که بعد
 بعقب آمده گفتند که سب را سب لندی بر سینه یاد
 شاه زود و همان لحظه رشتنه جانت که شیرازه التیام نفس
 بدین است گشته شد و آن خرم بر سو کواری مبتدل گشت این
 تیره است بر آنکه مجروحان و نوام این قسم اعتقاد است نباید
 درشت دبا و لید عقیق با جتی شکر فرقیه سخن خود را بیان نباید
 شد و جز خدا را عالم را سجده نباید کرد باب هفتم در بیان
 اقسام اسبها و خواص هر یک بدانکه بهترین قسم اسبها
 اسبی است که بدروما در شش عرب اصل باشد و اسب اعلا
 طولیف عرب چندانی باید که تفاوت ندارند و از آنهمه
 بهترین عقیقت که در حواله کوهستان و زمین صلب
 شبس داشته باشد از جهت که دست و پا بر کرده

۴۷ از اغار نوله بسنگلخ در زمینهای سخت عادت میکنند و پیش
 ریاضت میرسانند و این قسم را صحرانما خالص باشد عقین گویند
 و در ویدیا از همه اسباب پیش است و در وقت صبح و باری
 که صبح بگردد با مختلف باشد اطاعت و فرمان بیشتر از سایر
 فراتر بر دارد از پیش از سایر بر آنکس میباید و شکر و جانش
 در نظر از همه شتر جلوه گزیند و در طلب هر کوزه خود پیش در کجین هر
 قسم کرده سایر بر آنکس بگردش نرسند اما چون نازک
 اندام میباشد و اگر در صحرای صحرانما از زمینهای نرم نشوفا یافته بر
 زمینها و سبتهای چندان صبر ندارد و در ویدیا نیز چون زود از جای
 میزد و زود عاوج میشود و بخلاف اسب نازک که بعد از زود کوبید چون
 در اصل خلقت گناه خانه و کرد حسنه و در وقت استخوان میباشد
 و در غایتش تند روح و حرکت با لب نازک میرسد اما تاب
 ریاضت و صبر بر سخت بیشتر دارند و چون مولد و منت و مطلق را
 این است که اکثر کوهها و زمینها سلب است اغار نوله و
 و پار این است که سبتهای خود گرفته و قسم در استخوان است
 کمال صلابت مبدار و بعضی زمین معجز را باعث است این میباشد
 ۱۰۳

۴۸ که این در نازک بسیار و در عبادت است از سبتهای که محراب و بنا در
 وقت زود و لاج اگر کوه و دشت و پشته و آب سبز و این قسم امور
 رفتار است در نظر دارند و نطفه نیز بالوان مختلفه صورت می پذیرد و اگر
 این سبتهای روان و صحرانما را بر آن در نظر است نطفه خرد میکند
 صورت نمیند و گفته اند اگر کسی رغبت به تحصیل این باطنی با محیل
 داشته باشد باید که در وقت زود و لاج جامه یا غیر از رفتار است
 بسیار است که اسب را مال الفنی باشد بطرفه خواهد در نظر است
 بداند که این معنی و سبتهای اختلاف الوان کرده میشود در اسب
 زنی اکثر از صحرانما بر سبتهای بعضی شده و دنده میشود بر خانه
 نقد کرده اند که با پور در هر شب و یک در نو در سبتهای سخت
 کرده اما بیشتر کنند و کاهم باشند و عوب مطلق مرگ کند و
 خصوص ما پور را کوهن میکنند و اگر کم شعور با اعتبار شبیه با پور
 میشود و قسم سبتهای از اسب است که بدین قسم عبادت و عبادت
 کوهن باشد و از این چنین قسم و دیگر که سبتهای این باشد بعضی

۴۹
پدر کردن و مادر عربی باشد معترف گویند این حرفم در
بعضی صفات پدر شبیهه در بعضی مادر مایلند و در حدیث
صواب در سخن همی و برزول آمده چنانکه در باب اول
ازین مبحث مذکور شد و نیز در کتاب کافی از ابن طیفور روایت
شده که گفت سألنی ابو الحسن علیه السلام ای
سین تزکب قلت حماد افقال بکم انبعیت قلت نبلت
عشر و بنیاد افقال ان هذا هو الاسراف ان نشر حماد
بتلکة عشر و بنیاد او نبع برز و نالفت با سیدی
ان مشونة البرز و ان اکثر مشونة الحماد هو بنون البر
زول اما تعلم ان من ارتبط دابة منو فعا به امرنا
و یغیظ به عدونا و هو منسوب الی ادر الله ذوقه
و شرح صدده و بلغ اصله و کان عوناً لحوال مجده یعنی
پرسید از من حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که
بر چه سوارم لقمم بر اللع فرمود بچند خورده لقمم بر اللع فرمود
بکرده

بسیزده و بنیاد او از بنیاد بگمشتقال مشونة اللع است و در است
فرمودند این است که گفت که اللع غیر است و بنیاد او بگویری
لقمم لرسید و سرور خرج با بویتر است از فخر اللع پس فرمود
انکه مشونة و شرح اللع مبدی خرج با بویتر مبدی مبدی است که هر
کس چهار بار بخورد که از آن نفع احسان در معالجه مابعدی جهاد در کباب
امام زمان در است نه باشد و خشکین سازد بسبب ان دشمن مار را
در نفس منسوب با در شبعان باشد هر اینه حق تعالی پستی برسانند
روز را در او کت و ده میزدانند سینه و دل را در او میرسانند باد
در کج میجو اهد و مد دست ان چهار با جهت ارادن حاجات او و
چنین ظاهر میشود این طیفور قدرت بر خردار اسب عین مذکور
داکر نه در کفرت او در بجزیدن با بومامور منبخت و بجهت عین
او میفرمود در فرق میان ما دیان و غیر در بعضی اوصاف
و ذکر مجله از صفات و بینه در کج غیر ازین مذکور شد از شکر و اندام
و علامات مشترک میان هر دو قسم است مگر بلند و کونا هر لقم
چنانکه ایما ربان نیز واقع شد و همچنین کونا هر کردن در ما دیان را
انقدر عیب نیست که در اسب نیست و ما دیان میان هر

۵۱ بان مادیان تنگتر بهتر است چه لکه فرسخ باشد یا با اینست
 خواهد بود و دیگر بسیار خفتن در مادیان عیب است و راست
 لکه بسیار خواهد بود در خواب تا که کند پسندیده است در هم چنین
 در علف خوردن زیاد همیشه است نه ز علف خوردن ساعت
 ساعت سه بر داشته زمانه توقف کند بخلاف مادیان
 که باید علف را بزود بخورد و توقف نکند و در صحیح علی ابن اوسم
 بود بر از هر طرف سخنان گفته اند و در طریق عامه از حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله عیب بود سخن برداشتن مادیان
 روایت شده از آن جهت که منفعت سواری حاصل میشود و هم کرده
 میباشد یکی از شیخای عالمان را نقل کرده اند که در حین سفر
 بر اسب سواری همیشه از سبب آن برسدند لطف فخر
 نجیب در اشارت اول را مجموعا منبر کرده گاه که بدین علت
 بنزد بخلاف مادیان که هر گاه ضرر در نود آب میباشد از بدین
 سبب است پس بنیز زد و بعضی مطلقا فخر را بهتر میدانند از این
 جهت که توانا تر و صبور تر میباشد و آنچه تحقیق نویسنده دراز

۵۲ در آنچه از قدما منقولست آنست که در غارتها و شپشچون و سایر
 مواضع که لاحقاً و نهاناً منقلب باشد مادیان چون شبیه
 کمتر میکند بهتر است و در جنب و وصف با فله کبر فخر مناسب است
 چو نویزد چند نرود نند ز می باشد و در مشفقان در حینها اسب خضر
 از آن جهت که صبر بر شکر محنت در محنت بیشتر دارد و اکثر قسمت
 در خصوص اسب فخر کما هر اخلاق ناخوشش میدارند که بعضی
 از آنها به عاجله و ندر بر زاید میشود و بعضی فایده علاج نیست و چون در
 نشستن اسب معرفت عیوب آن ضرر در است مجله درین باب
 مذکور میشود از آن جهت که هر دو کور و کنگلی باین طریق معلوم میشود که در
 زمانه و اشغال مهیب متناثر نشود و اگر مادیان را بنید شبیه
 و از جمله عیوب نیز آنست که جب باشد یعنی در داخل شدن
 آنها یا آمدن بر جا بر بند دست جب را پیش نذر در این عیوب
 اکثر در خلفت باشد اما آنچه حادث میشود اول مردنی است
 که از همه بدتر است و آن چنان باشد که در وضعی بایستد و
 چند تا زبانها زنده حرکت کنند و دیگر استساکی که از اکثر چیزها

۵۳ برمد و دیگر دندان کرفش و لکه زدن و گاه باشد که چون سباع شود
 دیگر کشتی کند چنانکه دهنه لجام را بدین ببرد و همچنانکه بار نه رسند
 و گاه هر کتھا را خوش کند و لوز را مشرف بر افق دل کرده اند
 دیگر آنکه در رقت باد و بدن بجانب راست چپ مبد کند و گاه
 باشد که مهر دو طرف دود و همچو در دست زرد و در شمشوی
 دل منع کردن است از سوار و گاه این معنی نسبت مانتخصی
 خاص دارد بسبب علل و بعضی اسباب مخصوصه و بقی
 را مانع مانع میشوند و دیگر منع زین بالجامه کردن و مضایقه در
 لغز سبب اما اگر اسباب بعد فوری و سخت هم میباشد و تا ب
 ریاضت مبدارند دیگر غنای که از اسکنار گویند از شمشوی
 و یا بار که عکس آن در مرض شبیه باشد دیگر خفتن در
 آب بار یک دیگر بسیار رفتن دم را بر طرف و گاه
 باشد که در لود که ببول و سایر کتھنای این حرکت بیشتر واقع
 شود و هر چه از خوب مذکور علاج مذکورست معالجه آن در موضع
 مناسب مذکور خواهد شد و بعضی اول را از جمله خوب شتره
 اند

۵۴ اند اگر چه بدنام است اما اسب را حول امارک مبدارند و میکنند
 که دل دل حول بجه باب و هم در ادب زینت و شرح
 مسابقه و اگر سار بر اسب دل نیز بر نه باشد مگر است با
 اول در منقعات از دو اوج و زینت کرده تا هنگام سوار شدن
 و ما در آن هر چه خوب و خوب باشد باید و اگر هیچ سال باشد بهتر
 و ما در این روش از آنکه سال چهارم رسد فخر نماید و فتنه زین
 جهت که مغز استخوان در سال سیم نور کرده پس اگر در آن
 سال بسن باشد هم ما در این فتنه مهم کرده ضعف می فتنه خواهد
 بود و باید که اول ما در این چند روز سوار کنند چنانکه اندک
 میل ملاخوردند و بعد از آن فخر و در این امر رسید بگرمانند تا هنگامی
 که زانرا رغبت از هر چه جانب ظاهر گردد و بعد از آن فتنه فصل
 یک هفته صبر نماید بعد از هفته اگر رغبت باشد با یکجهانده هم چنین
 تا سه نوبت پس اگر در یک از نهم است بار گرفته باشد بعد از چهل
 روز منسجم میشود و علاقه منسجم است که رغبت ندارد و فخر را مانع

میشود و علامت دیگر آنکه سر بسا ناسیه میشود و چنین گفته اند گفته اند که اگر در اول از جانب راست از پشت شروع در دم و سبب کند که نوزاد بود و در لاکره ماده است و از روز بیست و پنجم که در وقت اجتماع اگر با جنوب نوزاد که ماده صورت میسرند و نیز از این نقل شده که بهترین اوقات جهت نخل افکندن چهار ماهه کانون الاخر و شباط و از روز بیست که پنج و دیگر روز بعد از نوزاد جلالی به انجام میرسد و فارسیان از عقا و این است که بهترین فصول از بیست و چهارم از ماه تا بیست و پنجم است که مجموع سه ماه دیگر روز و آخرش هرگز زده روز قبل از نوزاد است و ظاهر این معنی نسبت به در هر ملامد منافات میباشد و صاحب است که ملاحظه حال کرده غایبند که در وقت اعتدال بود اول و بعد علف متولد شود و مدت حمل از آن کمتر از نه ماه نمی باشد و در آن زمان خلاف گفته اند بعضی بازده ماه و شش روز تا بقصد هرگز زده ماه پنج روز زده اند و کرده هر چند در شکم مانده نوزاد در دو باید که در آن مدت مایه نازند و نازند و سوار را نهند و بهیچ وجه نیست

۹۰

نفرمانند و بعد از تولد بهتر است که یک سال نرسد و در سبب این بن مانع دیگر میسر نشود به شیر جوانی دیگر پرورش دهند و چند بز و در فریه و فایده سوار شود و رنگ بدن و مویش صاف کف و شیر کوه اگر عوض سبکی در زنده گما باشد نیز کوه سفید و اگر کوه سفیدی استخوان مطلب باشد شیر نشود و بعضی احوال چند روز اول بعلف عادت دهند و بعد از آنکه استخوان بقدر سخت باشد جو میدهند از حیث که قوه بیشتر دارد و استخوان بز و قوس میسر و اند و بین هر قدر جو نوازند خورد و اگر قدرت نصف آن باید داد و بهترین تر میباید که آن است که در زمینها سخت و سنگین آنقدر که نتوانند از علف مایه بردارند که هم در استخوانش بجلاب و سختی را باید و اگر متوسط الحلقه باشد یعنی بسیار ضعیف نوزاد باشد یکسال و نیم سوار نماید که دو بعد از هجده ماه شروع در سوار کردن کرد و از آن سوار شوند بیست و دست و پا بست و مزاج میسر و در آن زمان مرتبه تاخیر کنند سخت و دست و پا بستن میشود و بعضی گفته اند تا و یا نیز در چهارده ماهی سوار باید شد و اگر زیاد بود یا نوزاد باشد تقدیم تا تاخیر سوار را جایز نیست باب دوم

۵۷ در آداب سوار اول که زین بر پشت کمره میکند از رهن هر چند نشندی
 و بد خو کند پس بد است ازین جهت که علامت سختی و نونا
 شیب در گذر از وقت بد خو نباشد و کاه هر خواهر بود و اگر زیاده
 سر کشی کند چه از بردست و پا و کند بر کردن افکند و اگر در زمین بچوار
 میسر نشود میان عمیق بچدار و کند مقید سازند و اگر در اول بی
 اندک کسی سوار شود قدر راه بگرداند و هر روز مقدار را فرزند آن
 شخص کو چوب و سبک صاحب قوف سوار شود و در اول
 اگر سبک رو نشیند دست و پا پیشتر است شود چند کوا
 تری نمند و باید که آهسته برانند مقدار که دشوار باشد در روز
 بر روز قدر بر مسافت زیاده کند و بعضی روزها سوار است فرمایند
 و سوار نشود و این امور نظر در ضعف و قوت کمره مختلف میشود و غماز
 است باید گرفت که هیچ طرف مایل نباشد و زیاده است نباید
 داشت و سخت نباید کشید و باید که مبد و لغتها و سوار بر آن در کوا
 پیشتر باشد و خود را بر پشت است سبک در او و بعضی میزنند
 مگر در مسافتهای طولی و از هر چه کمره رم کند به راستی نزدیک آن

۵۸ باید بود و گاه باشد که در نشی بر باید کرد و در موضع بلند و جا بهای سبج
 مانند جدول و غیر آن بچمانند و در رفتن را بازند از نند که باعث ناردنی
 میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا هنگامی که رفتار ایبه
 که نسبت میان کمان معروف فایم و علامت است که با بار
 بجا دست رساند یا که از نند هر چند پیشتر نند از نند بهتر است و چون در این
 رفتار چابک شود گاه هر باید دو و اندود و بد فعلیها باید بود که از
 راست و چپ برود و مانند ک نشان را با ایستد و بعد از آنکه در زمین
 شد شده و دو و اندود را بحد کمال رسیده باشد فعلی بود
 باید کرد و آن مرتبه است که از دو دیدن به کج کمال دهند و زیاده
 و نیز از آن در برابر کموت و آن مسانه رفتار و دیدن است
 و این در قسم در مسافتها در دور که قطع آن بزود و مطلب باشد
 ضرور میشود از جهت که دو و اندود در آنقدر مسافت باعث
 هلاک است و سبب میگردد و بر رفتار هموار رانند و نصبت فایم کنند و
 فستق مگر که از نند و بان هکله گویند و نرکان یورقه روش است و زیاده
 و در اسب عربی نادر میباشد مگر زحمت بسیار یا موزند و در

دور بر مرتبه از رفتار باید که حفظ آن مرتبه نماید و هیچ گزارد بگری آمیخته
 است زنده و دیگر تعلیمها که در جنگ و در پیشرو باید کرد مانند کوششها
 و جنبشها و اسناد آنها هر یک در جا خود است تعلیم چهار چیز است
 عنان از این جهت که بدست می رسد در کتاب و در تعلیم و تالیف
 اما در این معنی نیز در دست باید داشت و که هر بار کتاب یا تعلیم اندک
 اشاره باید کرد که بقدر ضرورت در شرطه و فطره را نشاندند و اگر غلط کنند
 در روش یا اشاره غلط کردند در عمل این دو اشاره زیاده تر باشد
 که بوسه بر کاسب و تعلیم فطره را بیفزاید و عنان همواره شود و در
 حرکت و باز از آن صریح نرود و در پویه و تا خلق جنان احتیاج
 بعنان نیست و اکثر اوقات از همینها مفسود و حاصل میشود اما
 در شش ماه گاه باشد که محتاج بناز یا نه نشود و در باز داشتن مدار
 بر عنانست و در سبب را که اخلاق بد باشد یا لطماتی مختلف است
 کنند که مگر می از آنها در تعلیم بیشتر مؤثر باشد و از عمده آداب ساری
 آنست که در وقت با گذشتن بر کاسب بگوید بسم الله و لا حول
 و لا قوة الا بالله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي
 لولا ان هدانا الله سبحان الذي سخر لنا هذا وما

بسم الله

کی

۶۰ کتا لنهتدي لولا ان هدانا الله سبحان الذي سخر لنا هذا
 و ما كنا له مفر من بعضي سوار بشنوم بدو کار نام خدا و هیچ باز
 گشتی از بد روزی از سرینگی نیست مگر سبب او سبب است و مثالیش
 میگویم خدا بر آن راه نمود ما را این سوار بود و نبودیم ما هر تنه که خود را با هم کرد
 او ما را راه نمی نمود پاک و منزه است از هر جهت بد آنست که سحر کرد از بند از
 بر او ما این چهار بار در حالتی که در فوّه بر او بودیم و حرف او نمیشد
 در کتاب کافی و تهذیب از سید و سرور کانی است علیه و آله از فضل الصلوة
 روایت شده که هر کس در وقت سوار این کلمات را گوید محفوظ میماند
 او و چهار بار او را نگاهدارد که فرود آید با بسم در از راه اخلاق
 ذمیه و آنچه فیز این صفات اخلاق مذمومه مذکور شد چون اکثر از
 شناختن و بیوفانی سوار حادث میشود چاره آنست که بلا نیست
 و در دست در دفع آن سعی کند که آن عادت را با کینه فراموش
 کند و اگر سبب آن فریب و توانا زیاده باشد بر با صفت
 و سوار را بر بگرداند و بعضی سوار که هر روز نکند و در موضع
 باشد این پاره کرم کنند بر سر و کرباناف او کند از مذکر برسد

۴۱ و گاه باشد که سوار بر دروغ کند و شیخ حیدر القدر علی بن طایف
 علوی در کتاب الامان الاخطار نقل کرده اند که این آیه را بنویسد و بر گرد
 ماهرون بپاویزند و بر کوشش آن بجاوند اولم برود اما خلفا کم ماعلمت
 اید بنا انعاما فتم لها مالکون و ذللتناها لهم فیسها
 و کون بهم و منها با کلون و سرکشی و ندان کردن کوفتن اکثر بیکت
 را اید نشود باره آن کند ندان و خصی گویند و بعضی رسای
 سرکش را گفته اند یک مهره پشت زیاده بر دیگر رسای دارد که در
 دو اندل آن مهره بردارد و چندان میدهد که سوار را بیدارزد و
 این قسم قابل علاج نیست و شوموسی نیز لطایف ندرات تاثیر
 میکند و چنین روایت شده که در شب معراج هنگامی که حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله را داده سوار نمودند بر ابرق شوموسی
 که پس جبرئیل علیه السلام دست بر بال او گذاشته گفت
 شرم منم از راز او بچو میکند او گویند که سوار شده است چون نوبده
 از بندگان خدا پیش از محمد عزیز بود که او را نزد خدا از ویرس
 عرف شرم بر جمیع اعضا بر ابرق ظاهر شد و فرار گرفت تا
 آن

۴۲ آن حضرت بر او سوار گشت و بعضی رسای مانع از نزول میباشند
 یعنی هنگام فرود آمدن حرکتها را خوش ناخوش میکنند که مانع فرود
 آمدن سوار باشند و اکثر علتش آنست که زخمی در پشت داشته و
 هنوز چرکش پاک نشده ظاهرش بهم آمده است و آن چرک در
 آن میان مانده بسبب خارشش نیست از حرکت سوار رسای در
 خوش میآید و مانع فرود آمدن سوار میشود علتش آنست که زخم را
 بشکافند و هر گاهی فتنی که داشته باشد بیرون آورده بفاغون
 چسبند که در مرحله معالجات مذکور میشود با زنده و منع از نغز اگر علت
 آن از ناشایستی نغزید باشد که از آغاز رسیده و ترسیده
 و بلا لایف صاره که نغزید و اگر سببش خشک و سختی سم باشد
 دو سه روز بیشتر خوب کند که در زانوشیدن و شوار باشد و
 نشکند و زیاده از قدر ضرورت بکند و در جمله آداب نغزیدن
 آنکه اگر سم رسب بکطرف مایل باشد از آن طرف زیاده
 بکند و از جانب دیگر کمتر و نغز که اطرافش متفاوت باشد
 بکند و چنانکه طرف نغز از نغز دیگری بکند کم تر کند و نغز و طرف

نازک بجا که زیاد کرده اند و گفته اند که اگر چند نوبت چنین
کنند آن کجی زایل می شود و در سکنه در هر کس که عفت آن کام
باشد البته زجر و تادیب باید کرد و در کتاب من لا یحضره الفقیه
از منیع حقایق امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که از ضرب
ها علی العنار و لا تضربوا علی النقاد فانها بی مالا
تروون یعنی بزیند چهار یا یا زرد و سکنه زرد و در نوبت
در رم کردن ازین جهت که چیزی نمیند و ششها نمیند و در
منع از چیزی مگر زرد همه را نمک آلوده کند و در کار منقولست
که هرگاه رم کند با منع از انجام نماید این آیه در بر کوشش در بخوانند
رفعیه من الله یغفر و له اسلم من فی السموات و الارض
رض طوعا و کرها و الیه ترجعون یعنی یا بفرمود خدا
چنین امید و حال آنکه هر خدا را کردن ننماده هر کس در آسمانها
و هر کس که در زمین است بر عتبت و کراهت و همه بجز آن باز
که دیده میشوند و در تفسیرین گفته اند تمام آیه را در آسمانها و ارض از
از زمین بر عتبت فرمان بردار رسیده اند و باقی مخلوقات
الغیر.

بر عتبت و الله اعلم باب چهارم در آداب علف دادن چون اکثر
دوقات نوبت است در روز یکبار به چهار بار انجام میسر شود
سبب ریاضت سوار را در روز غنچه علف تازه باید در او تا فریب کرد
و در هر سال اقل چهار روز علف دادن در خلاصه فاسد را دفع میکند
در رنگ بدن و صورت اوصاف فرودش میکند و اندو باید که علف بسیار
تازه باشد چه اگر درشت یا ما بلرختگی شده باشد چندانی فایده
ندارد و بدین سبب علف را در مواضع مختلفه که بول بعضی سرد و
بعضی گرم باشد باید گاشت یا در تخم گاشتن تقدم و تاخیر نمایند
که در نوبت میسر میسر شده باشد و پیش از بر آمدن بدو نوبت بنم
بر آن باشد و کم کم هر نوبت انقدر بیدست نوال گرفت
بهرند چه اگر کم نوبت بسیار دهند زود سیر و هر زده خواهد شد و هر
چند روز قدر رنگی باید داد که باعث گوارا و بسیار خوردن علف
میشود و اگر رنگ نورد بسعی در بر دهند در ایام علف خوردن
سوار بسیار که باعث رنج و مانده گشتن و نباید کرد و بعضی در آن
ایام چون در دهند اما بهتر آن است که هر روز بنشیند و بیست

۶۴ یک آنچه عادت داشته جو در آب بکشد تا تمام گاه با آب
 دهند و ما با زراعت بیشتر نوزاد و در بعد از تمام با آب علف میدهند
 هر روز قدر بر بوی که زیزه کرده با نصف آن گاه با میزنند و بدینند اما
 اگر سر ما زیاده باشد بوی که باید در دهان در ارد و اگر در غیر
 با آب علف است لاغر از فریب خوردند جو میخورند زراعت با آب بکشد
 و لذت با بوی که خشک است بخورد آب دهند اگر آب با آب بکشد
 با میزنند سرش میزد و در آب رغبت بدان نمیکند و آب
 لاغر کرده را این عدل حال مناسب است در ارد و بعضی بوی که تر و
 خشک با هم میزنند و نصف مرغی بوی که در داخل کند و آب دهند
 چمن یا کوفتن جو از نیم است که زودتر از معده ندرود و هم نشود بوی که
 اگر چه زود فریب میدهد اما هر گاه با عفت دیگر امراض میبندد پس
 اگر ضرور باشد در جاش خفت بندند و آب بر بدن و حصه به
 بریزند و در وقت نشستن آب برف و بوی که دهند و گفته اند که
 هیچ چیز از آب را چنان فریب نمیکند که بخی را قیتمه کنند و با بوی که
 از نیمه اندک لذت ببرند در وقت جو نیز بکشد و شربت جو باید

داد که با زرافتن جو در هیچ حالت خوب نیست و اگر بخی از زرافتن ۶۴
 خوب باشد بهتر است در هر مرتبه فاعده آب دادن را مراعات
 باید کرد اگر زیاده دهند اعضا سست می کنند و اگر کم است خشک
 گردد و در حرفه بهم رسد و بعضی گفته اند در تابستان گرم سیر از صبح تا شام
 سه چهار مرتبه آب باید داد و در عقب جو البته زیان دارد و عین
 نولنج میشود و خصوصا اگر بعد از آن سوار شوند اما اگر سببی را چنان عادت
 داده باشند همیشه همیشه انعام را باید گرفت که اگر یکبار قطع
 کنند بسیار باشد که گو و جگرش خشک شود و می کشند و اگر چنین شود
 بعد از آن لذت آب باید داد و تا به تاب آید و گاه را لذت آب بکشد
 داد و انقدر که خورش نام در شسته باشد و هر چند نکرده اند بهتر است
 چه بسیار آن ناری بخی چشم و گاهی گوید و در گرمایی تاب در راه کار بی
 صبر کرد اند بخلاف جو که بهتر است بسیار دادن و بهترین اوقات
 اول شبست و بعضی بد وقت عادت میدهند و آن با
 امراض میبندد اما گاه هر که قدر عادت را تمام نخورده باشد باید داد
 بدینند بر و در چمنی رسیده در وقت جو را کمتر از عادت باید داد

۴۵ و خصوص در اسبانی فریب و هم چنین هر اسبی را که سبته باشند
و چند روز حرکت کنند در هفته یک شب خوب کمتر از عادت باید در آن
نفع بسیاری دارد و آب سپید در طریق خدمتکار و فواید بسیار
از جمله اداب که تربیت اسب ضروریست با کوزه کمی موضع و نیم
صبح دست م سبت در مقدمه اش را بچوبی معنی شده اکنون به
تقصیر نکور کرده و باید که زیر دست و پای حشمت و نرم و ملول باشد
یعنی موضع پا را بلندتر از موضع دست سازند تا همگی میدارند
بر دستها باشد و هر روز در مرتبه نما کنند بنوعی که هر گشت
و کرد که درین مویها باشد را بر شست و در مضابطه آب علف اهتمام
تمام نمایند و هر ساعت پیش از جو آبچو نگاه و علف نهند که جو را
بر غنبت تمام بخورد و بهر نام مختلف عادت باید در او تا از سر تا
پاک نداشتنه باشد و در رشتان هر چند روز قدری جو
کز صحرار در صطبل باید سوخت چنانکه در شش بدماغ چهار پای
برسد که نفع تمام دارد و از جمله قواعد عریان در باره اسب
داشتند که هر گاه اراده اسب و دانی و کرد پس نمایند روزی
معنی

۴۶ معین بسیارند و چهار روز بیشتر بدیدار اعلام نموده شروع در تربیت
اسب میکنند باین طریق که در جاها گرم می بنند و جلهای منعقد میکنند
که عرق کنند و در آن ایام نگاه و بویخ حشمت و جو در شش نهند اصل علف
تازه نمیدهند و هر روز سه روز سوار میکنند و مرتبه مرتبه بر قدری سوار می آفرینند
و اگر در میدان که بجهت آن کار معین شده سوار کنند نهند سواران
نیم تربیت را از طریق آن ایام را مضمار گویند و بز سبب را در آن
مضمار گویند و باید که نوبت سوار بر اجناس فرار دهند که بگنویت روز
و عده مطابق گفته در عرق فرمودن کمال سعی باید که تا حد امکان
و چهار صد قدم بدوانند مضرب نشسته و نفس را سد نمودند و چون
از تربیت مرتبه کمال برسد روز و عده بر سه میدان آید باید
باید شد و یک دو کف آب بردماغ و درین اسب باید زد و لی را
بدست گرفته چند قدم باید کشید نگاه با داری که قبل ازین مذکور شد
باید ناخفت و در نزد لی جام و سایر آلات سبک باید و ندرین
پر باید که نوبت اسب بدان عادت کف باشد و زینتی که سوار
نموا گرفته باشد چه اگر ندرین تازه باشد باشد نشت و سب

۶۷
 برسد و زود مانده میشود و همچنین که بر او از آن زین میگذارد باشد که کنی
 تا خوش میکند و باعث رحمت است و سب میشود و هم چنین بود هر چند سب
 بهتر است و درین باب مضایقه بسیار دارند تا حدی که اگر سب بکنند از
 دیگر سب باشد بقدر تفاوت و در ظریفی کرده بر پشت سب می بندند و
 در سب اوقات خصوصاً وقت ریاضت هر چند لجام درین دیگر است
 بکنند باشد بهتر است تا بعد از تمام ایام زمینت اگر بکنند درین
 روز جنگ اللات سنگین بر سب فرار دهند گنجایش دارد چه
 در آن روز محتاج پوشیدن چیز خنده است دفع نیز دشمن میشود و
 نیز سب کند چند از طلا یا نقره یا مانند آنها بر دول لجام میزند که از
 افات محفوظ باشند و در تاختن هر چند قدم سب را با سنگینی
 بکنند که باعث نند میشود و آنچه از شر ابط بعد ازین مذکور میشود
 کمال مراعات نمایند و در کربس جلد و کمر و فریب بخاطر رسانند
 که خلاف شرع و عقل و منت فتنه و فساد است و در اخبار چنین
 بنظر رسیده که میان دو قبیله عمده از عربان بتفریب مری که در راه
 و دلائی واقع شده بود و چند سال با بره جنگ و جدال اشتغال داشتند

در همین

۶۸
 و چندین هزار کس ملاک شدند و نعوذ بالله من شرور الله
 افسنا و سبنا و سبنا لعمالنا سب ششم در میان مسابقت
 و الفاظی که در این مقام مذکور میشود سابقه در لغت معنی ششمی گرفتن است
 بر یکدیگر و در اصطلاح این علم دو اینند که سبها بقصد آنکه معلوم
 شود که کدام یک دنده نزنند و سبب سبب کون حرف با کربسین
 و دفع با مالیت که بدان کرده بسته میشود و در حدیث آمده که لا
 سبق الا فی فصل او خفا او حافوس لکن لفظ سبب در
 این حدیث سبب کون حرف با و روشده مراد است که کربس
 بسبب جابزینت مراد از نصد یعنی میکان و خفا یعنی آنچه در شکر جابی
 هم است مراد سردست و پاست و حافوس یعنی ششم و اگر لفظ سبب
 چنانکه میان فقها مشهور است مراد او خواهد بود که در اول و گرفتن
 مال که در جابزینت مکر درین سه موضع و بنا بر احتمال کربسین با
 آنکه داد و ستد مالی در میان باشند و در غیر این مواضع نیز خواهد بود
 مگر چیزی چند که در منشأ از شرع بدلیل دیگر معلوم است مثل زود
 و شرط سبب و چنین گفته اند که چون این سه چیز است جنگ و جهاد و

۶۹ که از عود ارکان اسلام در شرف عبادت است که دست در اینها
 در شرف شجاعت و نورانیت از جهت کسنت شده و اگر
 کسی بقیصد فریب کند و ثواب بر آن مترتب میشود و فصل در اشغال
 ببرد و همیشه در سایر آلات حوسب که فتنه اند و خفت را در علم از دست
 و پایشتر و فیه میدهند و حاضر را در کسب و استروالاع جاری و در
 اند و این قسم کرد استین را در مرغان مثل کوز را در پر و در جابر
 نمیدانند و هم چنین در بدن آدم و در فضا کشتی در آب کشتی کشتن
 ازین جهت که در ارض یک از آن قسم اول است و مالی که بدل آن کرده
 بسته میشود مگر است که در حال جامعیتی که است میدهد و از بند میدهد با
 بعضی از آن باشد یا بیکانه مثل آنچه بی کس در آن است یا شخصی که
 در آب و در بند رفتن نباشد به بند و این هر سه قسم است
 شرح مستحسن و بیکان بسیار در میان در کرد استین وجود
 محله خود است و هر دو از محله شرف است که با آنچه محله رفتن
 شده است طایفه است او بگذرد و مال کرد در یکدیگر و در کرد
 چیزی نماند و چون کرد را بی او حلال نمیدانند و در محله یعنی حلال کنند
 میگویند و به لغت و اکثر علما شایسته بی او و با او کرد جابر است

۷۰ پس هرگاه کس کرد بسته و هر یک مبلغی حاضر نموده یا بر ذمه خود قرار داد
 و محلی پس ما درین دو صورت هر یک مال خود را متصرف میشوند و
 محله بی نصیب است و اگر محله همراه یکی از آن دو کس بیشتر برسد
 ربع مجموع مال از محله سه ربع دیگر از فقیران است و اگر از آن سه
 کس زودتر برسد مجموع مال از او است و در لغت عربی هر یک از
 و سایر ارباب عیال منشی رخصت و پس ماندن نامی نفعین نموده اند اول را
 محلی میگویند بعضی ظاهر گفته اند از جهت که توانانی خود را با او نوسازی
 او بدو در شکار را کرده اند و دویم را مصنی ازین جهت که صلوات
 لغت را است بمعنی میان است یا بند بسیاری آخر کفر است یعنی بند
 که بر جانب راست و چپ دم میباشد چون سر استیم
 اکثر اوقات با یکی ازین عضو از مجلی برابر میباشد از مصنی
 نامیده اند و غار کنندند را از بر مصنی گویند ازین جهت که در کعب
 وجود آن عضو را حرکت میدهد و هم چنین سیم و چهارم را تاناده
 مرتبه است و چهارم را معین کرده اند و در بعضی لغت در زده مرتبه نیز
 منقولست و چون اختلاف بسیار در اسامی است

این شده و فایده چندانی در دو کرآن مراد نیست و ازین جهت
مذکور نشد و اعتبار پیش رفتن و پس ماندن از دو سبب است
کردن از گردن و کوشش پس اگر کسی که در پیش ماند و کوشش
و بگردان بیشتر رفته باشد اعتبار نماند و از هر دو حکم گفته بابت مقوم
در شرط اطمینان بقول بمقتضای آنچه سابقا مذکور شد نسبت
عقد بست از عقود شرعی و بابت انتقال مال از شخص بیکر می شود
مانند بیع و اجاره و سایر عقود شرعیه موقوفست بشرطی چند و آنچه
از کتب فقهر معلوم می شود و اکثر فقها بر آن اتفاق دارند و دارند
چیز بست و اگر یکی از آنها خلی باشد کرد را باطل میدانند اول
آنکه مسافت معین شود یعنی موضعی که سبب میدانند معلوم باشد
و قیاس تقدم و تاخر از آن مسافت باید در دو سبب اگر در آن راه
یکی از سببها پیش افتد و با پس ماند اعتبار ندارد و بعضی گفته اند
مجموع سواران باید برابر باشند و بعد از آن شروع در دوایند
کنند اما اکثر فقها را اعتقاد است که سبب اول بعضی پیش
و بعضی پس موقوف بر شمار ایشانست و بحسب شروع هر دو
بگردد.

خود نیست و دو حکم آنکه مسافت نماند باشد که چهار پایان قطع
آن باستانی نمایند آنکه اکثر مردم حکم بضع شدن است که سببها
در آن مسافت کنند و در میان در زمین هموار اکثر اوقات
زیاده از صد نیر بر تاپ مفرغ می کرده اند که پنجاه هزار نیر ذراع شرعی
بوده باشد سبب آنکه چهار پایان مشخص معلوم باشد با بطن
که بکان بکان دیده شود یا بنام یا بصفتی که اختتام دیگرند استند
کرد و چهارم آنکه رضای پیش رفتن در هر یک از چهار پایان باشد
چنان نباشد که زیادتی بعضی از آنها پیش از دویدن ظاهر و مجرب
باشد سبب آنکه همه از یک جنس یعنی همه اسب یا مجموع اسبها
شتر باشند و بعضی از فقها درین شرط انقدر اهتمام دارند که
دو اندین اسب را با یابو جائز نمیدانند اما بعضی گفته اند اگر احتمال
بیشی در هر یک باشد از یک جنس بودن نیز لازم نیست
و سایر مذکور ثالث دوایند اسب باللاع و شتر و نعل
جایز نخواهد بود ششم آنکه شخص بر آن چهار پایان سوار باشد
پس اگر یکی از آن شخص بر آن سوار باشد بدو دانند کرد و بگردد

۷۱ هفتم آنکه این جماعت همه سوار یکبار شروع در دوا نمودند و
 هیچ یک مریض نماند دیگر نماند و از آنجا که این جماعت عاقل باشند
 پس اگر دیوانه یا سفیه باشند که باطل خواند بود هم آنکه جمعی باشند
 که در زشتی جهاد و نیکی است و از دست نمانند پس اگر زمان
 گردیدند با چیزیست و هم آنکه مالی که در دست میزدند خود نقد خواهد
 جنس صحیح و معلوم باشند و فایده نزارع خوانند بود یا زدم آنکه در روز
 بطرف نمانند که در پیش رفتن امید نفعی باشد پس اگر مال را بگنجت
 بیکانه فرار دهند باطل خواند بود و هم جنس اگر که از نوبه را با حصه بیشتر روز
 از اجابت کسی از همه عقب نمانند مگر گشتند اما حصه بگیر گنجت
 آن مقرر شود جا بر پشت دوازدهم آنکه در دست نمانند طافا نمانند
 مشد آنکه بگوید اگر بیازم فلان مبلغ بدیم و دیگر هرگز بر سوار بشوم با
 اسب خود در دست و این قسم التزم اما که گنجت معقول است
 و چون شرط کرد بستن در اسب و درانی معلوم شد بداند که نماند
 نیز نماند و معین وجه که قدر مسافت و نشانی را بداند و کمان و عدد ده
 انداختن و زدن در دوش خود در نماند یعنی شکستن یا
 خراشیدن و زدن بر وسط یا کنار و که نشانی نیز از آماج یا فرار
 افضی

گرفتن در آن با لطمه عقد کرد یعنی زنی باید که خصوصیات آن معلوم باشد ۷۲
 و فایده نزارع خوانند بود که وسیله منازعت در هیچ باب پسندیدند
 و چون نمانند از آن موضع این علم بر دست همین چند کلمه گفتند
 تقصیر آن برداشته شدت باب هشتم در ذکر الاغ و در ستر
 از جمله مراکب الاغت اگر چه بدلت و خوار در شهر را در آنکه بر مینه
 که قبل از این مشروح گشت مذکور شده و اینها سوار میشدند و چنانکه
 از حضرت عیسی شهرت تمام در دودین سبب
 را که الحار کونید و در آن کافه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 منقولست که حضرت رسالت صلی الله الاغ داشت غنچه نام
 با حضرت بسنج در آمده گفت بدر آن من از جدم که با نوح در کشتی
 بود نظر کرده اند که روزی حضرت نوح دست بر نفس مالیده گفت
 از پشت این الاغ وجود مرا دیده است بعد از من و خاتم النبیین بر او
 سوار خواهد شد پس عیسی گفت شکر خدا را که این سعادت
 بر او روزی در دست بد مذکور از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 مرد است که در روزی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حلت

۷۴ فرمود عقیق را رخه کبچنه تا بر سر چاه هر دو بدو خود را در آن
 چاه افکند و ببرد و بنزد کن ب نذکورد حضرت معادن معارف و
 حقایق امام جعفر صادق علیه السلام ترغیب برداشتن اللغ دارد
 شده و بهترین آن م آن مصلحت و اللغ و خوشی اگر چه رنگ
 و بیست خوشی دارند اما قبول ترست میکنند و از دواح اللغ با
 اسب استر حاصل میشود و آن اگر چه در جنگ چندانی بکار نیاید
 و لو در آن مناسب نیست مگر در فنی که عوض دهنما رنجی است عدم
 اراده اگر نیز نظر ختم باشد اما در قطع مسافتها و در صورت
 دست راست در سواری آن پیش از سایر برتر است و دل را
 تشکر استنشاد داده اند و بهترین آن م است که بدو
 هر یک در مرتبه خود یکجای باشند و در کجای آن اللغ بر اسب
 حاصل شود اگر چه رهوار میباشد اما اگر کوچک و بی اللغ شبیه
 میباشد در از خورص استر است که شباهت که شباهت
 با درشت از پر میسر در دو ازین جهت اگر ما در شش اسب باشد
 بهتر است و از جمله خواص آنکه منقطع است میباشد و در بعضی از
 روایات از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که از
 اسب

۷۴ از دستر نیز مثل سایر حیوانات نسل حاصل میشود اما چون در ۷۴
 ایتمه بچینه آتش بر او هم خلد از سایر حیوانات خلد نبرد حضرت
 خلد نفوس کرده منقطع است شد و بعضی گفته که هر نوع که از ترغیب
 حاصل شود منقطع است نسل خواهد بود پس نفع است
 اگر نیز باشد خضی کنند که نور و خوش خلق میکند و در کجای از اخلاق
 بد در اسب مذکور شد در استر بیشتر یافت میشود در این جهت
 در ریاضت محتاج بود بر است میباشد و بعضی که بدست در بر قبول
 تربیت کند جدا بر دست پاکد استند باید رانند و اگر در آن
 مرتبه سرکش نباشد بعضی آنکه چوبه بار سمانه یا دستمال برایش
 بندند فرمایند بر در میشود و سرب رخزدگان با فکند اگر چه بزود
 رهوار میکند و رانند اما بی راسست میکنند و بهترین آنکه سیاه
 بزرگ است بعد از آن که در کجای از علامات غره و بچینه مذکور
 در اسب در استر بند به نیست چنانکه قبلا نیز در کجای
 گذشت و در اکثر احکام مینات و عضا و دو ایرد فکند و بر این
 دند آنها و معالجه امراض همان حکم اسب دارد اما در استر بیشتر

۷۵ بیشتر میباشند در کافی مذکور است که معدن جوهر معالم امام موسی
کاظم علیه السلام بر سر سوزان بود یکی از منافقین لعنراض کرد
که چه چیز است این چهار پاره که از بی دشمن نتوان رفت و در
جنب هیچ کاری ناید آن حضرت فرمود نطاطات عن سموم الخلیل
و نجا و رفت فوالغیر و خیر الامور و وسطها یعنی روز
بند را بس فرزند استی اللع بند است بهترین چیز آن
است که میانه باشد و نیز در کتاب مذکور از ترخان نجاشی منقول است
که گفت میگذشت از خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
هنگامی که آنحضرت در حجره موضعیست در حوالی کوفه فرود آمده بود
بس بر سب از من که ما ملک بغیر چیز است کار نو کفتم بحکم
یعنی دلال جو زان است پس فرمود اصب یا بقله فضحا یعنی بد
من ابرار من است و داده فضی کفتم قدر تو نمودم که است فضی
فرمود هما و بیضا و البطن بیضا و الا فخر بیضا و الخلفه یعنی
سب که شکم و میان را نهد و لباس سفید باشد پس کفتم بخدا
سوگند که این صفت است سزیده ام این بکفتم و از خدمت
امام

۷۶ آنحضرت مراجعت نمود پس آن ساعت داخل خندق کوفه شدم
پس بس بر سر را دیدم که در سر بر آب سدا و بهما صفت کفتم از نسبت
این است کفتم از خداوندم کفتم میفر و شد کفتم نمیدانم پس
بی او رفتم به خدا و شکر سیدم و استر را خردم و بخدمت
حضرت او ردم فرمود هذا الصفه التي اردتها یعنی همین است آن
صفه که من میخواهم کفتم قدر تو نمودم دعا حاجت من من فرمود کفتم
الله مالک و ولدک یعنی زیاده که از خدا مال تو فرزند آن نزد
چنین منقول است از ترخان که در آنک زمانی مال و فرزند من را همه کوفه
بیشتر شد با سب و در ذکر شریف و فید از غراب سب را کب بیشتر است
چنانکه در قرآن مجید وارد گشته افلا یبظرون الی الابل کیف خلقنا
یعنی آیا نظر نمیکند بسو شتر که چگونه مخلوق گشته و این اشاره است
بسیار از امور غریبه که هر یک از جمله نعمتهای با منتها الهی است از آنکه
با کمال تو را نهایت اطاعت و فرمان بردار و صبر بر کسای و شکی
چنانکه از عو بان منقول است که ببلغ ظمأه عنسرا یعنی شتر نمانده
روز میرسد و نیز میبودن یا با نماند آب و علف فباید کاری آن

۷۷
بسیارست بهترین رنگها سرخست اما در حدیث آمده که شترسرخ
کوتاه عمر و شترسبزه که در آن مکرده و بدجنان باشد عمرش
در از میانشند و از باب بی فنی عمر شتر را تا صد سال نقل کرده اند
و در فکند و بر آوردن دندانها همان تربیت که در اسب مذکور شد
منظور باید داشت اما اگر پدر و مادرش جوان باشند یکسال
تا خیر میشود چنانکه در شتر جمع افتاده عوض برآید و در سال استم
نیم دو دل دیگر بر می آید و تمام دندانها در طرف برین میباشد و هم
چین غیر و جوانان هم شکافند در طرف لاندان نمیدارند و شتر
چون اسب دو چشم است عربی و ترکی و از ترکیب هر دو قسمی دیگر
میشود که اسب و زرد و ولایت بران منعارف است و این قسم در شتر
بارها سبک کمال توانای و قدرت دارد اما رفتاری سبکی
شتر عربی نیست و در هوا گرم زود عاوج میشود و اکثر جوانان در شتر قطع
النسب میباشد و اگر کسی بهم رسد بد خلقی و بی فایده خواهد بود
و از جمله مراد است که با کمال قوه و نمودند بر اینکه فرصتی تربیت
می پذیرد و فرمان بردار میشود و چنانکه در طریق صید کردن نقل کرده اند

۷۸
که گوئی بر سر ریشش کند خنک و خوش بکشد و چون در اینجا خنک بود
روزگارش کنی و ششکی غالب کفود شخصی میاید با چوب و مسکن انواع
ریج و از زار بر سر نند و دیگر مراد آن شخص را از آن جدا میکند و اند
و از آنها مهر با نامی نماید و آب و علف میدهد روز دیگر بعد از ریج و از زار بسیار
همین شخص در جم غایب میشود و از آنها مهر با نامی میباشد چون مکرر این معنی متحقق
شود بان شخص دویم غیر الفت گیرد و در حرکت و سکون برود و میکند
و باید که است را مطلب میباشد و آن دو قسم است چنانکه در شتر
اول در سر و غلوم و در زیادتی مانند انگشت دارد و قسم ثانی بی دهر و
خصوص اول نهایت توانا سردارند اما اگر کفنی بخورم رسد زود عاوج
میشوند و این جهت در جنب خدائی نفع ندارد و که باشد مطلق تمام
رسد چه اگر در شتر و شتر زخمی بخورم شتر رسد اما ملاحظه بکنید
و ب باشد که متوجه قلب شتر خود کرده و تمام سپاه بر شتر رسد
و در نقاب سرد و حدیث چنین مذکور است که در سال نوله حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بادت چنانکه شتر را بنوع متوجه که
معظم کرد و ایند و بی تو مسکنه نامش محمود بود و بقصد خدائی رصده خانه
کعبه بان شتر داشت چون کجا رسد شتر آن عهد المطلب

۷۹ در درجگاه دیدند و بجا رفتند این خبر که بعد المطلب رسید متوجه آن
 لشکر شدند و این در راه با کمال تعظیم و توقیر مجبوسان را خوردند و در آن روز
 سوال کردند که بچه مطلب آمد گفت بجهت بازخواست شتران آمده
 ام سالار این در بجهت مانده گفت من بفسد خرابی خانه که اهل کندی
 پرستند آمده ام و نوسالار و سر کرده این بی اگر التماس خراب
 کردن آن خانه میکند قبول میگردم شتران چه باشد که از من میطلبید
 المطلب گفت من خداوند شترانم و خانه کعبه خداوند دارد که حفظ کننده
 او است این بگفت و شتران را گرفته مراجعت نمود در اثنای راه بغیر
 رسید و در آن روز که گفت در محمود میداند نریا کجا کار کرده اند
 بغیر ما سر و دانه کرده که نمیدانم گفت ترا آورده اند که خانه خدا را
 خرابی کنی تا خواهر کوفت را ناره کرده نخواهم کرد پس روز دیگر که لشکر
 متوجه شدند چون بگذریم رسیدند بغیر ما بسا دو هر چند سعی
 کردند بیشتر زلفت تا چار آورده اند گشته خود متوجه شهر شدند چون
 نزدیک رسیدند سپاه الله در صورت مرغان هوا ظاهر شدند
 و هر یک در منافق کوفت در گشته مرگت از گشته و کله که از دانه
 عدس بزرگ تر نبودند چون برابر سر ما را نگاهت رسیدند آن
 کلان

۸۰ کلو خمار بر سر ما را زلفند چنانکه از زمین با این لایقان پرودن رفت
 و در بیخه تمام آن لشکر بر این طریق گشته شدند مگر یکی که از بجزه خبر بگفته
 بود چون تقدیر این حکایت انجام رسد بنیدگی از آن مرغان پیدا
 شد با هر آن اولایت بنمود که آن مرغان بدین شکل بودند در انسانی
 این سخن رسیده و همان قسم سنت بر سر او زده او را نیز زده
 جهنم ساخت و در حدیث آمده که هر کس از بزه گشته نقش شده
 بود و در شاه باین واقعه است آنچه در قرآن مجید خطاب حکمت
 رسالت صلی الله و آله و سلم شده الم ترکف فعل و تدبیا صحاب
 الفیل در معالجات امراض و آن برهه باب شدت استیجاب
 اول در امراض سرد چشم اما تا خفته برده سفید است بر اطراف
 چشم که بسبب هوای سردی برود و صدف می آید و میبویستند چون از
 گوشه چشم ظاهر شود قند از آنکه بگذرد و علاج آن باید کرد بی
 طریق که اول رسد بر زمین نرم خوابانند و لوزن در زیر آن برود
 کرده با بر ششم با مور عیند سازند و با تیغ ببرند آن موضع را بر زمین

۸۱ چوب کشند و دستمالی بر چشم بندند که بگذرد و زرد از او محفوظ باشند
و بعضی بعد از بریدن نمک کوفته میباشند علاج دیگر که محتاج این
نبت زعفران و مشک و صندل و صندل و زرد و زردت از
هر یک یک درم کوبند و زرد و دودانگه و زرد را از نم صلابه کرده
با عصاره صاف همچون سازند و مکرر با پر یا میسر در چشم کشند و این معالج
آب سفید و سیاه را نیز از این میگردانند و اگر ناخنه سرخ زیند
باشند یک درم کشند که ده ب بندد چون سرمه در چشم
کشند اگر سبب سرخ از افتادن یا ز خوردن بر جا سخت
بعد از خون گرفتن آرد جو و تخم مرغ مرهم کشند در چشم بندند و اگر
علت آن سفیدی چشم کرم بود یا بند بودست عسل زرد و کف
در یاد زرد و جو به دینات سفید و در یک کوفته و بنجته چون
سرمه در چشم کشند و اما علاج که سفید تر است که سر آرد می
ر آب بندد سه روز در چشم کشند علاج دیگر موی سر آرد مراد
کوزه سفالی کرده سه کوزه را در یکدیگر میگردانند و شبانه روز
در تنور کرم که از آنجا بوزنه نگاه چون سرمه ساییده در چشم

۸۲ چوب او اما میران چنین از هر یک یک درم کافور زعفران از هر یک یک درم
صلابه کرده در چشم کشند علاج دیگر پوست تخم شتر مرغ و پوست تخم زغلبه
از هر یک یک منقار در استخوان کردن آن حلو کوس و صد نخه کف در با
از هر یک یک درم مشک کافور از هر یک یک درم درم ساییده در چشم
علاج دیگر به فرجند آب کند با عسل آمیخته در چشم کشند علاج دیگر
صبر زعفران و کف در با هم سد و صلابه کرده فسیله از زیره بعد از
کند و در او مارا بر آن فسیله با شیده در چشم که از زرد و در معالج هر جهت
و آب سیاه پوست جو بر یا زرد و غن کاد و بر غن مالبه بر
چشم آب بندند و بنج و زرد بند از زرد بعد از آن بر یکدیگر دینات و فانی از
هر یک یک منقار یا یکدانه و دو جو مشک همچون ساختن سرخ زرد و دیگر
به بندند و درین ایام بروغن کافور کشند و آب را در میان آن
روان در استنشاق بسیار نافع است و در معالج چشم که در خواب
بگذرد و سفید و خون کوفته زرد و غن کشند با هم که بنجته در جوالی چشم مالند
و چند قطره در چشم چکانند و اما امراض سرخند کونه است اول آنکه غلط
فاسد در دماغ بمرسد علاج منشن است که بدل چشم شود و به هم

۸۴ کشد و آب خوردن خوردن چندانی رغبت کند علاج زعفران
 و نوش در از هر چه درم کوفته بخت با پنجم درم شکر معجون سازند و چهار
 روز بجز کش دهند و خرب سیاه و سیاه و تلک پارسی از
 هر یک دو درم صلابه کرده میان ناکه زنند و در بینی رسب بدند و در ناز
 بالا کشند تا اثر دارد و بجز رسبه آب در چشمش ظاهر شود بعد از سه
 روز زرده تخم مرغ باروغن تازه بگوشش زنند و اگر در سردار دارد
 علامتش آنست که پوشنده چون لدم و سواسی سر میخند و چشم
 زرد و تاریک میشود علاج دیگر شاه زرد و جوید و شکر سفید از
 هر یک ده درم سپند و جادو شیر از هر یک پنجم درم زعفران و نقل
 از هر یک ده درم مجموعا در ده رطل آب بگوشند تا نصف آن مانند
 پس سه قسم نموده هر روز سه رطل بگوشش زنند علاج دیگر سفید
 روز هر چهار رطل شیر با یک رطل شکر آمیزند بدند و اگر بکند بود
 رسیده بهبود کند زرد و دند زرد از هر دو شقیق خون بزنند و به
 حش را در شراب گینه جوشانده حفته کشند و بهر کوی را
 با کلاب دکا نور و بول لاله آمیزند بگوشش زنند و در هر سه روز
 دولت

دولت ساه را در آب جوشانده و هفته کشند نیز نافع است و اگر
 پوشنده چو ک از بینی گید و در رفتار دست و پا را بر زمین کشند قطعه سفید
 و لبا را در روغن جوشاننده قدر بگوشش دهد ماغش زنند و تیره را بهر سبب
 اعضا بالند و اگر با لبت سابق چشم درم داشته باشد برکت شکر با
 در سه که در روغن و خطه از هر یک بر طبل با قدر سبب بگوشش زنند
 بنام بدن بالند و هر طرفت نه در بشکر صلب داغ کشند و اگر چون
 از جنز لبر خردم را معجم با برست و در زکام بهترین معالجات آنست
 که هر چه خوب گزید ماغش کشند و روغن کادار در میز چکانند و زرد
 تخم مرغ باروغن آمیزند بگوشش زنند و اگر هو لکرم باشد بگوشش زنند و کافور و
 زعفران نیز در آن کشند و کاه آب با هو لکرم و بعد از حرکت با
 آن میشود که بر هر طرف لب در زیر سوار از چهار منبر بر آمدگی مانند
 دستخوان بهم میرسد و نفس تنه میزند و میجوید و اگر زرد علاج
 ملاک میشود علاج آنست که هر موضع را بشکافند و آن بر آمدگی با
 بیرون لدرند و تلک بر کنند ماغ دویم در معالجه خلق و سینه
 اما چندام علامتش آنست که زبان سیاه شود چشمها کبودی
 دهند و آب از چشم آید علاج ده دانه سبب درسی درم روغن جوشاننده

۸۵ بگفتن بریزند آب و چون از عادت دهند و اگر زبا سرخ و آما سیده باشد
 مویز دانه برودن کف و حله با زرده تخم مرغ به بند و اگر سرفه باعث هوا
 زدگی باشد ششها زبا میشود و آب زرد کمره کبک علاج هفت عدد تخم مرغ
 در سرکه کشند بعد از یک شبانه روز تا پوست آن بسیار نرم و نازک شود
 در وقت کرفتنی بکاف بکاف را با جوهر سبب کشند و چون تخفیف یابد
 قدر مویز دانه برودن کشند و بار زبانه و عسل و روغن و شیر تخم مرغ
 ساخته به بند و این علاج اگر زخم م سرفه را دفع دارد و اگر سبب سرفه
 حرارت باشد در روز چهار گرم زیاده میشود علاج دیگر سه رطل شیر کرم
 شکر سه درم کنیز را با یک درم فوج ساخته بگوشش بریزد و اگر علت سرفه
 آن باشد که چیز مانده بر باغیر آن در علف بجه باشد و بگوشش حبسید
 علامتش آن است که بی درنی سرفه میکند علاج دمان سبب را
 ملا حظ کنند اگر ممکن باشد در روز اول چند روز بر کفی و علف تازه
 به بند که نافع است و گاه باشد هم از زدی باعث سرفه شود اما زدی
 لگو درم کشد چون خنق و کرفتنی در سینه بهم رسد که قدرت بر
 شسته اند شسته باشد و این مرض را سفاده گویند و اگر بزدر علاج
 گفته هلاک شود و اگر در اسباب گرم سبب که بیلا و سرد سبب
 سبب

۸۶ سبب آب هوا رسد و در وقت عرق عادت میشود و در آب
 علاج حوالی سینه را چرب کنند تا ماده مبدیه بیرون کند چون نرم
 شود شتر زنده نام هر چه که در شسته باشد دفع شود و شکر که مرگی و کف
 کوفته بر کشند و فسر دیگر از هوا زدگی میباشد که باعث خشنی و کرفتنی
 در کردن و کوشش چشم بپوشد و مبدیه دارد و این قسم را قبضه گویند علاج
 دیگر سه مار کوشش شش جادو را در عکس کشند و بعضی شست
 کوشش سه جادو شش میماند شست و سه رطل سنجاق او را بر
 باس گرم میزنند و در خانه گرم ماریک با بدست و سر را در
 روغن جوش بند به خام سرد بدن بالند و نمل و صلیبت و زبیره کرمانی
 و کافور از هر یک دو انق و یک سبب با پیچدرم کوفته با موم که در خانه میامیزند
 و بخورش دهند و چند روز بر بعضی علف زردک را زبیره زبیره که بر روی
 زمین بریزند تا گردن بلند بخورد و گاه باشد که در وقت عرق آب دهند
 و باعث کرفتنی سینه میشود چنانچه چشم و کوشش کمال خوبانی
 باشد اما چون بینی او را بگیرند و بعد از لوط را مالکشند نفس را شسته
 و بر مایه نر نیز زانند و اعصاب خنک شده گردن بجانیه چسبند

۸۷ دهنه باشد علاج دیگر هرک که در میان دوران باشد یک بند و ترور که در میان
 و دست بر بالای زانو است بکشند و در چهار رک مقدار هر رک را در هر رک خون بریزند و بکشند
 و سفید را در آب حل کنند و گوش نهند و تمام اعضا با نهند و چهار رک را در هر رک
 کوفته قدری آب را بر آن بکشند پس بیشتر و شیر به آن را بکشند از بند
 و جو را نصف صحت بر دهند و اگر این حالت از جو خوردن بسیار بی صفت
 که در عارض است که است و سنگی شود و اگر حرکت در نماند بی صفت
 سنگداری خوردنی اخترازی از نماند و اگر چشم است که علاج دیگر هرک که
 در بند است بکشند و در هر رک چهار رک را در هر رک با نهند و در هر رک
 روغن امیخته بکشند از بند است در تمام بدن بکشند و چند روز از جو
 باز گرفته علف تازه بر دهند و اگر در این حالت چنان باشد که هر چهار
 دست و پای هم نشود و در جهت کمر هم را بر زمین بر بند و قدرت بر حرکت
 نماند باشد و در کمری افکندن نماند که نهند و این بدترین امر است علاج دیگر
 آن است که اول بر دی عینی را بکشد تا چند قطره خون آید بعد از
 سهای چهار دست و پای را بر زمین بکشند تا همدی که خون طراوت شود و چند
 اجزا را گرم کرده و شیر تازه و کوه که گفته بر آن امر را بر زمین در هر طرف چند
 بر بدن بکشند که از بند و شیر و کوه که بر زمین که بکشند گرم شده باشد بکشند
 و اسب را چهار رک نهند که بر آن زمین بر زمین تا جای بر زمین رسم او در وقت

بدر

۸۸ مینماید که بر دست و پا بر زمین را که بر بند نماند و روز بعد از آن از
 هر رک که بالا رسد است بکشند و در هر رک یک بند و در هر رک یک بند و در هر رک
 گرم که در زمین تا خون با نهند و نگاه راجح و موزد با نهند و امیخته نیم گرم
 با سهما بنهند و هر روز از بند تازه نماند که نهند تا وقت که چوک متقطع
 در آن مدت عوض جو علف تازه بر دهند باب سوم در معالجه
 فوج و سایر بادها اکثر اراضی که از این مفعوله باشد از خشکی طبیعت
 و پیچیدگی کرده است که در دست میشود و که خوردن خاک باعث
 باشد عارض است که بسیار خواهد و غلظت نفس نماند و نماند
 کند علاج نواز بر زمین و کمر افکندن و دست است نماند بکشند
 که نفس بر نشود از زمین و پوسته حرکت دهند و غار بر زمین دست
 زنده تا بکشد که از زمین و پوسته عن آن ماده دفع شود و مفعوله
 خوب که پیاز یا سیر یا صابون شبان بکشند و بعد از آن با
 یا خوب در میان سوراخ مفعولش که از زمین که اگر قطع کرده باشد از
 کرد و اگر آن خشکی باعث حبس سیر بکشند و با نهند دست
 با نهند و مفعوله کرده بیرون آورند و اگر مفعوله نشود آب از آن

۸۹ و شنبه و عصر نیم گرم کحلقتش از بند و با شیر آب دروغی و عصر نیم گرم حفته
 کنند و شام را بروغی در زهره کادو چوب سبزه زنده در منقش کسب
 بلیون را اصلاح کرده با در سوراخ میجی بدهند و اگر آب گرم حفته کنند
 نیز نافع است علاج دیگر نیم قطر میده زرد را با نصف آن موز و فوری
 بخ حفت در ده قطر آب حفت باشد صاف نماید و بخوردش دهند یا
 حفته کنند و اگر با علامت سابق سابق شام بر آمده باشد و بپوشند
 نظر بر بیدار شو کند سه قطر شراب کنند و یک قطر سبزه کوفته در قطر
 کرد و جو و بختقی حلتی در نیم قطر آب حفت باشد صاف حفته کنند
 و نیم منقش زهره کادو را با یک قطر آب حفت نیز خرد کرده کحلقتش از بند و بگرد
 علف بدهند علاج دیگر موز دانه برود زوده و بادبان و سبزه
 مجموع اکوفته با عصر معجون سازند و بخوردش دهند و اگر سبزه کوبیده
 در خرد کنند نفع دارد و اگر با این علامت خفیه خفیه بماند در قطر
 دهند تمام بدن عرق کند باشد و قطر بول ادم و یک قطر آب کاسه و نیم
 قطر آب برک زرب نیم قطر آب حفت و مجموع در قطر کعبه یک قطر
 پیاز در آن افکنند و نیم را از بانه و حلتی از زهره یک در منقش از بانه
 مایه

۹۰ فایده آنکه جوش نیده صاف نماید کحلقتش از بند و بعد از آب حفت و اگر
 که میان یا باست بخت نیده با کف آب نیم گرم حفته نماید و دست
 و پا و زیر شام را چرب کنند و اگر با علامت قویخ از چشم و نیز آب
 و بلغم آید و بزبان از ترورم باشد پنج هر گوش زرد را کوبیده کنند
 و اگر زرد زبان را از بند بنیشت زنده نیم قطر حفته الحفره را کوفته با یک
 قطر روغن آمیخته کحلقتش از بند علاج دیگر با دیار و در شام سبزه
 صلابه کرده با روغن کعبه آمیخته بخوردش دهند و کاسه قویخ از زهره کادو
 بسیار سرد هم رسد و علامت آن است که گشت آن
 و آن دشوار مر شود و موز نار به آن راست مر است و آب
 چشم مر آید علاج دیگر مین منقش قط سفید را با مین دانه
 سیر کوفته در روغن زینب کجاست نند و بر تمام بدن اسپالند و اگر
 سبزه قویخ حلس البول باشد علامت آن که هر چه بار بار بیاید
 که در بول کردن متعارف مینت بد عرق بسیار میکند و می
 دهند و بر خیزد علاج دیگر مین را مینت خالص آلوده نماید و سوراخ

۹۱ فکر بد و استند دست را بیکدیگر آلوده نمایند و لحظه از دست تا کفها بلند
 و اگر ما در میان چنین شود دست را چوب کبک بر نکت مشک آلوده سازند
 و باند زدن فرجش کنند و در آب زیز خوب باند زدن مفید
 کردن نفع دارد و اگر نشانه از وضع خود کرده باشد دست شسته
 و اگر بول آب فطره و طره آید بجای آب شسته و دفع بدهند و در اکثر
 این امراض از آب و جو پر نیز فرمایند و بعد از شستن در کسکی نام آب
 نم گرم بدهند و جو کمر از عادت بهتر است که نصف قدر عادت کنند
 را جو شسته بگویند و هر روز قدر از آن کم که جو شیرین
 جو بیفزایند تا دفتر که بقدر عادت رسد و بهین معالجت
 در عموم امراض خصوصاً در بیماری طمر است که بعد از تصدق متولد
 شود چنانکه شرح خلیل القدر ابوالقاسم علی بن محمد عسکری
 کتاب ایمان الاخبار نقل کرده اند که شخصی در دعای بر سر همه
 خواند و بعضی از آن را زنده شد اقسامت علیک اینها
 الْعِلَّةُ بَعْزَةٌ مِنْ عِزَّةِ اللَّهِ وَبَعْضُهُ عِظْمَةُ اللَّهِ وَبِحَدِّ اللَّهِ
 وَتَقْدِيرِهِ قَدْرَةُ اللَّهِ وَبِسُلْطَانِ اللَّهِ وَبِلَا إِلَهَ
 إِلَّا اللَّهُ وَتَأْجِرِي بِدِرِّ الْقَلَمِ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ وَبِلَا حَوْلٍ وَلَا

قوة

۹۲ قُوَّةُ الْأَمَانَةِ إِلَّا الْفَرْقَتُ بَابُ جِهَادِمْ فِي مَعَالِجَتِ سَابِر
 امراض باطنی اگر مختبر بنشین رسیده باشد علامتش آنست که
 در سینه چنان ترقیق میبرد که چون از آن خور باز کنند راه رفق دشوار باشد
 و دست و پا برهم بر آید چون چند قدم برانند انحالت بر طرف شود اما بپسند
 علاج چون بپزند و غلب گوشت خوب باشد بر آنش نهند تا جو شسته آورد
 انگه سینه را مالند و در آب عین افکنند تا ششها کند و اما بپسند
 علامتش آنست که سر فرو و افکنند تمام اعضا سست گردد و چشم را
 خوابانده دارد و دست و پا در رفق مضطرب باشد و بینی گاه گرم و
 گاه سرد شود و کمر خور و داخل از چهار دست و پا گرفته فقط و ملک مالند و
 خون یکم تر و یکم در آب نهند انگه چهار رطل مویز و پنج عدد خیار و نیم رطل
 کشنیز و نیم رطل شانه تره را در ده رطل آب کجوش نهند تا بدو رطل
 آید پس صاف کرده بکفش بریزند و اگر خشکی بر آب غالب گردد
 علامتش آنست که بار یک و نزار شود و سینه با ما سرد و چینی شود
 علاج بکشت از خوراک تا زگیل بس روشن کاودر و عن کبک در هر یک نیم
 رطل در کوبش بریزند و موم سلسله بر خاله سوخته آب بند و بار و نم که جو شسته
 دهند و چند روز علف تازه دهند و اگر علت رشتها را آب بر طرف شود

۹۳ و کم شود چنانکه علف نخود با هر روز از قدر عادت چیزی کم کند علاج ۵۵
 کاغذ به ماغش رس بند دروغ بکوبش برزند و با سه و شراب
 کهنه حفته کنند و شکر سرخ در بجزیر از هر یک سه مثقال بلیت و
 یک مثقال میله زر و دو سپندان سرخ و زبر که ماز و نانو و مسقر از هر
 یک ۵ مثقال مجموعا کوفته با شراب جوش بنده صاف نموده بکفش
 برزند و این دو در اسه روز یکبار برزند و اگر اسه گرم در شکم داشته
 باشد علامت تنش است که پوست بر بدن خشک شود و مویها ریز
 شود و کردن بد بودار مالد و علف بسیار خورد اما فایده آن ظاهر نشود
 علاج بکر طر خماد که مثقال صبر را در شراب جوش بنده صاف نموده
 نیم قطر دروغ اصافه نماید و بکوبش برزند و یک قطر صلیب نیم قطر سپندان
 با جویا کند میگرد شراب جوش بنده سه روز به بند علاج دیگر یک قطر
 مویز سیاه را در اندام بردن آرد و یک قطر صلیب را به آب گرم شسته
 خشک کنند و زیره کرمانی و بادیان و کشنیزه و نانخواه و خردل سیاه
 از هر یک پنج مثقال مجموعا کوفته با هر قطر آرد جو خمر کرده و بخوردش
 دهنند

۱۳۰-۱۳۱
 کتب طب
 ۱۳۱

در بند و دست نشانی آنی که کله نو سفید از آن بجزیره مهراننده باشد
 سرد که بکفش برزند و اگر از جو اسه بسیار گرم با حرارت مزاج
 شده باشد آرد جو در بونیم صبی را با صبح تازه یا میزند و بد لا تخفیه کند
 و قدر که نور در کلاب صحر کرده بد ماغش برزند و جایی هر روز بکفش
 در آب صحر کرده بکوبش برنج حرارت نسبی میکند اما بوند
 خراسان باشد و مثقال باید داد و بر پوند زباده این باب بنویسند
 در سبب کله کور با بر شده باشد اصلا
 میشود و این از عرایب
 بوند در مزاج انسان
 اگر سرد در مویها باعث نازانی شده باشد
 محمود در عصب کرم و آب
 برزند و جو برشته با علف
 بدستند

۵۴

رفلیج

علت برودت

بندند

بکفش

علاج دیگر

بالمندی

بعضی از دندانها باشند که بر آن سبب علف و جو را خوب بنجا برده بپزم
 نشسته از معده گذرد و علاجه جوش آنست که دندانها را بشکند و بعد از
 روغن کرم بالند و چند روز در آب کرم بالند اخترازان نمایند و اگر
 اسبجی علف لوده ببول کرم خورده باشند خصوص وقتی که آن کرم به مار
 یا بعضی از حشرات خورده باشند علاجه جوش آنست که زبان زرد
 دست و پا جوش مظهر میگردد در رفتار مافتد علاجه جوش آنست
 که در رک شقیقه را بکشاید خون مایه زرد را بر میزند و آن مقدار
 بگیرد که رنگ خون سرخ شود از بقیه در بعد نیم متقال در سر که صر
 کرده بگفتش بریزند و اگر آن رکها ظاهر نباشند سر آب را بریزند و در
 برنشش بنده که باعث ظهور آن رکها میگردد و دیگر بعضی باطن
 که در ظاهر علامت دارد در یک در موضع خود مذکور خواهد شد
 باب پنجم در معالجه اورام اما درم سر و چشم اکثر از جو زرد
 خوزه که در فراج اسب سببند دارد و حاصل شود علاجه جوش
 آنست که از ورک شقیقه بکشد خون بگیرد و کافور را در کلاب

مر

۹۶
 سر کرده بدانش زنده و پنج صمغ اور در شراب جوش بنده بگفتش بریزند و آن
 که کتر باشد در آن جوش بنده باشد سرد کرده بپزند و اگر اندرون کبود درم
 باشد آرد جو را با آب سماق یا سرکه یا نار و دانه ترش خمیر کرده بپزند
 و اما درم جوش دینت که از کثرت سوار بر با هموار سرد و در وقت
 عرق حاصل میشود علاجه جوش آنست که اول تک سیاه و دانه را کوفته با روغن
 بالند و پارچه جنک پیر را با روغن کلوته کرده بکشاید و از آن موضع بنده
 و اگر بر طرف نشود حلیت و لایان و از شق و سرگی کوفته با سرشش هم ساخته
 مگر بنده تا وقتی که درم زایل شود یا بکشاید بس هر چه که در آنست
 بیفتند و زنگار شوده باشند و حال سرهم را بر بالارنگار بنده چند روز
 تا وقتی که چوک تمام شود و اگر بعضی آن سرهم فطران و صبر صلابه کرده با روغن
 بالند بترقیع دارد و اگر زیر دست ممتد بقدر بمورد درم کند بشکافند
 هر چه که درونی که داشته باشد بیفتند و تک را با برک خطمی
 کوفته آن زخم را بکشند و در روغن را بشکند در بره درخ کشند و اما
 درم خفیه علاجه جوش آنست که در میان آنی عمیق رو میا لایر اند و زیره یا غلای
 خشت را کوفته با مویز دانه برود کرده و عسدر و روغن زیت معجون کرده
 بپزند و در درم ذکر میوه مرغ را در روغن زیت جوش بنده مگر بالند

۹۷ دانه استفا غلا منشا است که شکم و سایر اعضا آما س کند و چون انکشت
بر آن آما س که از منته زو ر کند فرود و علاج در انقباب گرم بنزند و
جهت منعده و پو شاند چنانکه سردا چون کند پس زیر ناف را مقدار دو
انگشت سوراخ با بزرگ و بقدر که نشاید کنی پیش داشته باشد تا
زردانی که زیر پوست جمع شده باشد برود آید و بعد از آن حرکت
بسیار فرمایند که همه ماده دفع شود و نگاه فقط سفید بر موضع زخم مالند و
و در آن آبام بعوض علف برگ ترب و برگ کرفس میهند و اگر بماند
نشود نخورد در آب جوشانیده بعوض جوی کباب را سرد کرده در وقت
تشنه کمتر از عادت میهند و اما درم زانو علاخ است که در بنه و جوی
را کوفته بر آن موضع بنزند و اگر درم بسیار سخت باشد قدری حلیه بر زانو
کنند و بعد از سه روز که درم نرم شده باشد بنشیند شکافته هر
چو که خوبی داشته باشند بیفتند و اگر باین دارو نازم نشود پیاز
و زنگنه را کوفته بنزند و اگر بهیچ وسیله نرم نرود داغ کنند و اگر محقر
رکن مور یا لارسم فرم کند و چیز ما بنده آب برود آید و این
اندر در است که در زمین زمینها گشتاب بر آب و علف میگرد و بهم برسد
علاخ است که راج و مازو را کوفته با قطر آن که رخته یا میزند و بر تمام

م

۹۸ در تمام هم مالند و خنک باره بشکر سفید بر رسم بنزند و اگر عضو از زلفها
بسبب که بدن ما را با سایر حشرات درم کند سر را کوفته با سرکه
یا آب لیمو مالند و در وقت بدما غش بریزند و بگر طر خون بگیرند پس اگر
ان درم حوالا سر باشد رگها شقیقه و اگر در موضع دیگر باشد
رگی که در آن حوالا است بماند و سردی که و خاک بر آن دیده
بر تمام بدن مالند و اگر در اعصاب را سب که در همه رسد چون مهره
سخت و این اکثر در پس دست میزند علاخ است که کز است
مالند و با نازده لود قدری سرد را پس که بر آنجا بنزند تا نرم شود
اگر اینها معالجه نشود حصه یا زنگنه و بجز کوهان شتر بگویند مرم سازند
پس حلقه از لاس که در آن مهره را بگیرد بر آنجا که استنه آن مرم در
میان آن حلقه بر سه مهره بنزند تا وقتی که نرم شود و نگاه شکافته معقنه
و ملک بر کنند ماب ششم در معالجه جراحات لمارم سر
دوش انتر قابر علاج بنت مرسع تمام علاج کنند اندک
سوار بر ناز خود کنند و طریق معالجه است که باین زخم را شتر زنند که
ماده میره الطرف کنند و مرم به بالا حرم نهند و اگر گفته شده
باشد چند داغ کنند چنانکه تمام حرم را فرد بگیرد و در وای

۹۹ که گوشت نوبه و یا نه استعمال کنند و اما سایر زخمها اگر گوشت اطرافش
 فاسد شده باشد بر یک بوی خوشی در نگاه روزی صلابه کرده باروش
 مرهم سازند و بر زخم کهنه بکشند روزی که گوشت مرده را از آن
 ببردند اگر کسی که آب را خشک کرده بسوزانند و باروش آینه
 بر زخم بزنند نیز نفع دارد و اگر با آنها زایل نشود تخم بزرگ
 دانه را کوفته بزنند علاج دیگر خوب است و پوست خزانچه را بسوزانند
 و خاکستر آنها با آب نمک بر زخم مالند اما از نصف بیشتر نزنند که
 استخوانها نیز میخورد و اگر در زخم هم رسیده باشد اول آب
 کهنه با نوبه بعد از آن آب کهنه و زجاج را صلابه کرده باشند
 و چون گرم و گوشت فاسد در اطراف زخم مانده و غرض روشن
 گوشت تازه و از زلاله زخم باشد پوست جلد پوست انار شیرین
 و شب بامانی و کزرا را مجموع کوفته با سفید تخم مرغ یا میزند و یکشنبه
 روز بر آن موضع بندد بعد از آن کشوده نمک و آب گرم بشویند و بادینه
 در روغن شکر بخت چوب بکشند و چون میسختگی کند فیر دموم و کندر
 را در سرکه کهنه بچینه بسوزند که هر دو را هم با مس سازند و زنده بزنند
 اما زخم که از کزیدن سیاه حاصل شود بهترین علاج آنها است که هر روز
 چند مرتبه با آب سرد بشویند و جلیت را در روغن زیت خشک نماید و مالند
 تهنوی

خنوی
 در زخم پلنگ ضفده بر آن کافور بر آن خرم بندند و اگر بستن افتاد بر
 جابر صدمه با صدمه حضور زخم شده باشد مفضل طبیب را با آب بپزند
 و کزرا بر آن موضع مالند و بادینه خوب کنند و در زخم تریوش
 گرم سحر که در زمین بپاشند خشک کرده صلابه کنند بر آن
 موضع بکشند و زراوند را صلابه کرده با عسل یا میزند و مالند و
 هر گونه زخم را از آب و هوای سرد و بوی خوش برهنه باید فرمود
 و خوب کرنا پوست خشتی شش با سه کین جماع و حضور زخم دار
 باید رسد و اگر میکانی یا استخوانی در میان گوشت مانده باشد
 پنبه را با آب گامه نرگه کزرا بر آن موضع کهنه بزنند و دهی زخم با پنبه خوش
 چوب بکشند و بعد از بیرون آوردن جابر از زنده تخم مرغ و نمک
 بکشند و در ضد ادرت صدمه مفضل طبیب کال تا بیرون آید
 و هر زخم که بعد از اتمام موضعش موبر نماید و تراشیده شمشیر سیاه را
 بسوزانند و صلابه که باروش زیت بر آن موضع مالند و اگر جای
 از بدن است با سبب ظاهر زخم شود و خون آید ماست کاد را با سبب
 و خطم آینه بخته مالند اما این گوشت را هر چند علاج نکند بهتر است از جلیت
 که باعث دفع اخلاط فاسد و حفظ از زشت بر امر ارض است و اما ۵۵

۱۰۱ نرگدن سم که در اشفاق و غله گوید علاجش آنست که آن شکافها
 را با آب و نقطه بپوشانند و در وقتان را که اخته خوشتر بریزند
 دروغن یا دروغ مخ مالند و مکرر سوار کنند علاج دیگر مکرر دروغ
 نهند و شکر خشک را دروغن با هم آمیخته بگفتش بریزند و چون
 شروع در خوردن کنند مقدار از عادت کم کرده بعد از آن
 کثیرتر خشک اضافه نمایند و پیرا در کرباسی سجده برسان برسان
 بندند که از آنجا قطره قطره بمیاید باشد و ضمیر و کند و رواج
 و پوست انار و مغز بادام مخ را صلابه کرده با شیر و عنب الثعلب
 دروغن آمیخته نیم گرم چند روز با بی رسم و خردکان مالند و مرده
 سنگ سوخته با روغن کله مالیدن نیز نافع است و اگر سم از بی نفعی
 باشد فطران و نقطه سفید را جوشانیده بر میانسم بریزند و در
 گندم را با پیله کوسفند آب گندم ناخمیر کرده سه روز بپزند و در زیر
 پارس کین خشک بریزند با آب مفتح در معالجه جوشش و خارش
 و لکه اما خنیز در آن است بقدار نخود یا بزرگتر که در کردن آب سرد
 میشود و اگر بزدر علاج نمیشد تا مراد فرود بکند و باعث هلاک میشود
 و اکثر این عرض از خوردن سوسمار کوچک در میان علف حادث میشود

علاجش

۱۰۲ و علاجش آنست که آن موضع را با تیغ بشکافند و آن دانه را بپرون آورند
 و زخم را بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ
 و این نیز در اسباب سفید میباشد علاجش آنست که شکافه آن
 دانه را بپرون آورند و آب نیمه و نمک مکرر مالند و اما سایر جوشها
 که تمام بدن گرفته باشد علاجش آنست که بقدر یک قطره خون بکشد
 و همان خون را با لعاب خطم سفید آمیخته بر تمام بدن مالند و اگر جوشها
 جوشش تمام بدن مالند زرد باشد نمک را با روغن کاد آمیخته
 مالند و اگر در این جوششها کتده باشد و آب زرد و متعفن
 بپرون آید زنگار و نوشت و در وقت فقیه را صلابه کرده باشد
 در پنج و کلار منی از هر یک در منقار با آرد و جو آمیخته بخورد و شش
 علاج هر دو را بسوزانند و خاکستر از در آب کرده بخوردش دهند
 و پنجه روم کو کردن را در منقار آن نمک در یک قطره روغن گنجد کرده بر بدن
 مالند و با آب صابون و نارنج بشویند و اگر جوشش مایه زرد در بر
 و خوردن دست و پا حاصل شود و این نیز خسر از اشفاق است علاجش
 آنست که اول قدر خاکستر در آب گرم ریخته بد آن سان دست
 و پا را بسوزانند و هر روز در هر نیمه هم از زنگار دروغن زیت و
 موم مالند و بسره بشویند و نمک از نمک دست و پا را با آب کوار دو بکند

۱۰۴ متغال ربوندر در صبح که باغ کرده باشند ریخته بخورند
دهند علاج دیگر سردار استک از زردت را صلابه کرده باروخن
کهرسج بالند و اگر در زیر خیمه دانه مار جو شش ظاهر شود مایه سفیدی
آن دانه مار را بموچ آب بپزند و در روز یکبار از نگاه از زردت
چو زردت بر روی شش گذارشته در زیر آن بدرزند که دوش به
آنها رسد و شیر و شکر در روغن زیت با هم بمیخته بکلور آب
بریزند و سعی از زیت با هم بمیخته که گوشت حوالی آن خورده
باشند و از صبر شش بکود افتاده چون دانه را زیره چیز در آن
ظاهر باشد علاج شش است که زنجبیل و زردت در روز
هر یک درم است شش همه درم مجموعا صلابه کرده در سر که
شسته چهار مرتبه بچسبند چنانکه هر مرتبه بقدر دو انگشت است که بر
بالا رود و دانه استاده باشد بقدر آن خشک کرده بار دیگر صلابه
کنند و بر آنجا باشند و اگر مغز دانه را صلابه کنند و بر آنجا
بچسبند نیز نافع است و هر آبی که گز شود علاج شش است که خود را
بسیار میخورد و دوشش مبریزد علاج خون بگیرند و علف ناره بدهند
و نیز دانه کسیر بر موضع خارشش بالند آن مفدار که زخم شود پس
سیاه دانه و علف را شستار کوفته باروغن زیت مالند علاج دیگر

انگاره

انگاره بود و با مغز سرکه سفید در یک لیوان دو بار مالیده باشند و در ۱۰۴
وقت نشستن آب صابون بشویند و اگر این مرض کهنه شده باشد
هر چهار روز آتش بسوزانند و خاکسترش را با آب بمیخته در وقت
نشستن بخورند و دهند و در آب صابون بشویند و در آنجا سابق را
استعمال کنند و اگر موسیقی را بسازند این نیز نافع است
بعد از آنکه مکرر آب صابون شسته باشد مغز ساق الاغ و مغز ساق
کاو در روغن کوهان شسته و چسبند را با مایه کبر معرجه کرده بم گرم چندین
روز مالند و اگر این دوا نایافت شود روغن پانه نیز نافع است و اگر کرد
لب با چشمه با آب بر اعضا لکها سفید هم رسد حذر را بار اول است
اندرون در آب کجاست نند چنانکه مضمی شود پس صاف کرده بکلور شش
بریزند و عسل را بچسبند با زلال اندرون در کوزه کرده پس آن کوزه
بکلور بپزند و بتوز گرم که از دانه سوزد نگاه خاکستر از بارو غنی که از بر
کردن بره چلبده باشد معرجه کرده و مکرر مالند و سیاه نخه را کوفته با
روغن زیت بالند نیز نافع است با آب شسته در محالجه تمه اعراف
دست و پا را لکند اگر سببش آن باشد که رزق را رفته با در
آتش رفتن دست و پایش سوزد و خورفته و در پردن آوردن را کار خفا در

باید که از ساق تا هشتاد و کف دست به هم جا بماند تا معلوم شود که کجا درود
میکنند پس آن موضع را در اول بردن نیم گرم که پوست و فایرینج و سرکه کین
کو سفید و سبزه در آن زلیله جوشانیده باشند خوب کنند اگر
بآن زالی بر نشود وقت معوم که اخته با گرمی بر آن موضع بنهند و چند
روز بگذارند و اگر با هم بر طرف نشود بشکر که در آن کنند و اگر ماده
بعصب حوالی خوردن کان ریخته باشند آن در دم کرده باشد در آن
اگر از ریج و ثقب بسیار حاصل میشود علاج است که گفت در دست
حق کرده چند روز سیاهی بماند بعد از آن زالی نیم گرم را با سرکه کین
بند و روز به بندند بعد از آن با آب گرم که بخت بند و اگر در دم هنوز باقی
باشد آنچه خشک را در سر که جنب بند و چند روز دیگر به بندند و اگر باقی
بماند از آن زالی شود که که بطرف بردن خود کان است بند خاند
از رنگ نوزد و بی راضایع کنند پس در آن استه استه حوت بند
تا هر ماده که در آن جامع شده دفع شود بعد از آن چند عدد کین را در
فطران در روغن بپوشانند و گرمی اندوده و سه روز بر آن موضع بندند
و هر روز با آب سرد بشویند و اگر ماده با بی نظیرین دفع نشود آن باره را گرم
کرده یا ندر آن چشم فرستند که بسبب حرارت جذب رطوبت کنند

در آن

دوران ایام گذارند دست و پا بر ما و ندان بخار و با بر جا مال که باعث زبانه
جراحت میشود علاج دیگر همان موضع را داغ با بر کرد و چنانکه بعصب
را شد و پوست نترسد و طریق داغ کردن آن است که اول فدر فطران
بگذارند انقدر زمان که فطران در جوش باشد بعد از آن چینه خورک
در روغن با نمک آمیخته چند روز بر روغن داغ بندند و هر روز با آب
بشویند چون اکثر اوقات این دغرا جهت نمودن شکل بر سجده میکنند
زکان از جهت قاز باغی میگویند و اگر این گوشت را در روغن علاج
نکنند آن ماده روز بروز سخت تر میشود تا از زمانه شبیه با شکر
گردد و اسب را بکنند و علاج است که آن ماده را از زمانه عصب
در استخوان خوردگان سیران آورند و آن شکل فرایتمک بر کرده که باسی
سخت بندند و هر اسبی که سینه در آنش را داغ کرده باشند از آن
گوشت لبس میباشد از جهت که راه رگچین ماده بسبب داغ نموده
شده و اگر دست و پا اسب از اسناد بسیار در دم کرده باشد
از شسته بعین از علف خردگان بگیرند و سهوس را با سر جوشانیده در
موضع بندند و اگر باعث ننگدن اسب رگب عرق الق باشد و آن
رگبت در اندرون ران که در اسب لار غطا هر میباشد و چون فریفته
آن رگ مخفی میگردد و موغس چون شکافی میباید که گوشت که به هم پیوسته

۱۰۷ باشد بمسجد علامت آنست که هرگاه دست بر آن بگذرند آب
 بنام میشود علاج دیگر در جای آنرا که می در آن رک باشد ما بین
 بقدر دو انگشت بود در آن کشند و از میان آن دو موضع خون بگیرند
 بقدر یک قطر انگشت با کرباسی محکم بزنند تا خون بایستد و اگر رسم
 است آب دورده باشد علامت آنست که از درد برین
 نواند گذشت و چون دست بر آنجا گذارند گرم محسوس شود و این
 اکثر از بستن در حاشیه آن حاصل میشود علامت آنست که نعل
 را با رنگند و سر که تیز بریزند و بر آن کشند تا دفتر که چرک آید پس
 سیر کوفته و سبوس اگر در روغن بکوشند و با کرباسی
 چهار مرتبه بر اصرار رسم بینند و ریختن لفظ نیز کمال منفعت دارد
 فایده ششم در معالجات منفرد اگر در بدن آب شش هم رسد
 شب بانی را حفر کرده با روغن زیت آمیخته مالند و در وقت
 گرم مالند بر آنقدر زمان که عرق کند انگشت آب گرم شود و اگر
 بعضی از آنرا با موم گرم کوتاه و کند شود و چون بکشند بخش سفیدند
 علامت آنست که بعد از کشیدن صبر و نمک و زهره که در آن روغن
 زیت آمیخته بر موضعش مالند و اگر رسم است که کوبند باشد
 خود بند بزرگ شود لعاب ریشته خنجر را جوشانیده مالند و سیر

کند

۱۰۸ کوفته را با سیر که از خنجر کشیده روز بندند و بکهنه هر روز در بند و فطران گرم کنند
 و بر او سر کین خشک داشته حرکت نقر مانند آنرا ذکر است
 از موضع خود بیرون آمده و در آنجا باشد با نمک و سرکه مکرر بشویند و روغن
 کادو مالند و اگر ماویانی آب تن شود آنست باند روغن زنجبیل کرده ملاطفت
 نمایند اگر دو گوشت پاره بر دو طرف راست و چپ بوده باشد آنها را
 ببرند و انگشت دست را چوب کرده با نخل کهنه چنانکه تا کوبیدن
 برسد و هر یک فنی که در آنجا بوده باشد بیرون آورند و مکرر آب
 در آن موضع بریزند و اگر آن آب اندر روز بشویند تا وقتی که همچو آب کهنه
 باقی ماند پس کوبند و کوی که بر گوشه آن ریشته در آنجا ریشته باشد
 از شش کشند و باید که کبسه آن مقدار باشد که از اعتدال شش
 بقدر نیم سوز باشد انگشت کبچه مشت و کبچه کافور و کند انگشت زعفران و سفید
 و این فلفل را اصلاح کرده با پنجه منقل عبود و منقل کلاب منقح کنند
 و آن کبسه را در آن شربت نجیب نهند چنانکه هر قدر ممکن باشد جود
 نماید پس در میان کبچه در آن بگذرانند و سر شسته را در بیرون بردم آب
 با جارد کبچه هم به بندند که باند روغن کشیده شود و بعد از آنکه کبسه از شربت
 تا صبح و از صبح تا شام در آنجا بوده باشد کبسه را حاضر سازند
 انگشت سر شش را بدست گرفته آن کبسه را بقوت دست بیرون

۱۰۹ آوزند و جان ساعت ز را بکشند که این باعث آن میشود که فرج
 ما دیان حور است و خشکی هم بر بند و نطق بر غایت حد نماید و
 حور است بند و دو باد آن رشته نقره محکم باشد که در کشیدن کینه
 شود و اگر آب ز را شست بهوت غالب باشد در آن سبب
 سر کشی و حرکات در او از آن خوش کند عدس و سداب سبزا
 در آب حور است بنده صاف نموده و دو جوکان نور اضافه نماید و با
 شکر بجوم آوزند و آب گرم حد کرده بکفش از بند در جمله
 او دیده که قطع استهوا باه میکنند شاه دانه و کشیزد برک و سرکه
 و انار زرشک و شنبلیله زیره و شونیز و خرفه هر یک را بطریق که متنا
 باشد باید دود و اگر با اینها زاید شود خضر کنند و بهترین طریق قضی
 کردن آن است که بر زمین نرم خوابانند و دست و پا بشن مجامع بند هر چه
 را دست گرفته پوست بر روش را با تنع بشکافند و بیضه را بگردان
 آوزند و بعد از آن که هر دو را بیرون کشیده باشند آن موضع را به
 نمک بزنند و آهسته آهسته می اندک سوار شود حرکت فرمایند
 و بعد از دو ساعت که بسند باشند با ربهما طریق حرکت دهند
 روز دیگر که خون زخم آب بناده باشد بمرام علاج کنند و هر روز
 آوزند

۱۱۰ از آب برهنه فرمایند و اگر ششانی زیاده شود کمتر از عادت بدهند و
 چون زخم بر نشود سوار کوبید و سبک بر نشسته به انگی
 بر اند و بعضی گفته اند تا چند روز سوار سنگین بر نه نشینند و تا چهار
 ماه ندانند بهترین اوقات ایام اعتدال هوالت در وقتی دیگر
 ضرور شود از سر ماه و کرما برهنه فرمایند و در این باب کمال احتیاط نماید
 در بیان مجامع که از اسباب پاوست هر دو ذکر تعویض است
 قبل از این در مقدمه تقریب بخصر زاد و الراب و تقصیر آن مراتب
 از فرود کله میان شد و بشینان که در این فن نابیغات نموده اند
 در شرح نباح زاد و الراب و شعب مختلف آن کسبت خانه را بهر سو
 دو اینده کونا کون سخنها نگاشته اند همانا در از منته سابقه که
 عالم هنوز بر پایه معمور زنده بود اگر بر سبید ندرت در قبیل از
 از قبایل عرب که آسی بافت میبشده هر طرف از او صاف
 نمایش در استانها هر دراخته اند و ب که بی برد از امانت
 در آن روایت گونه اختلاف بر چهره آن سخنان میبشند
 اندالمنت لله تعالی و تقدس امروز از راسبکها بدرجه
 علیا رسیده و همسار او صحرایند کرفته عقول و او تا مر اسبکها

این قسم امیر است و آن روز خیر است که حضرت سید عبدالسلام
بیشتر میسر شده اند که بعد از قه قوت نماز بکشد راس بیوه و امرد
در جمع راس با دست هر بعد از آنکه عشرت اللف و مات
اللف بجحج رفته باشد هنوز بقا بر آن در اطراف عالم منتظر است
بار بار بخار برود و بیشتر و آن لازم شد که از اینجانب کار خواسته شریفه
که هر یک چون مرغ نامه بر سب نامه خوبتر تا زار و الکرکب
بر بال بر در زار در نزد محلی مکنند تا بر آید از آنجمله ما با کما بدو نیزه که مجال
که مجال مناسب از محالک محروم و سه بفرطه اینچنان و سر کرد که امیر بخور
باشی صحرا مقرر است موافق نسخه عوض بونت نیز از قرار نوشته
کتاب ستون و دفتر باب التی و بعد از وضع آنچه با تمام داده
شده بونت نه هزار و مقصد و مکر اس آنچه از ابتدا بونت کلینا
دتها بر همین امیر یونوف امیر اتور باشی جلو و نقدین سر کردگان
طایفه از عساکر بقور جهان و غلامان و نقی و نو بیجان و رشت
اقایک و سیالان و نوشین و علی یونان و در باب فم و سایر
منصوره و ملازمان از محقران و اقامان و اطباء و منجک و شعرا و مذما
و در باب طلب سیرده شده موافق نقدین دفتر مذکور است

هزار

بمزار و منتقد و نو داشت راس آنچه بالفکر که ایام اقامت در خمال
سفر و کنی کرد خاطر ما مکرر و در اصطبل خاصه حاضر است از قرار نوشته
مشرف اصطبل بنارنج شهر حیب المر حیب سینه هزار و شصت و هفت
بهر مطابق سال یکصد و شصت و یک تا هر صفر موافق تاریخ
نکی دو هزار دو با صد و پنجاه و شصت راس آنچه بجهت چار با بال
در کل طول و عرض ممالک محروسه ده ده منزل منزل مساوی داده شده
و قیمت و خرج آنها را از آنجمله و زار و عمل مجال داده میشود چون نسخه
منقره از آن بدفتر خانه بیون میسر هر چه در محال باشد در کتبت حساب
عالم در دفتر متعدد مشخص شده ز بان جامه از شماره آن عاجز
و همچنین تا چه که بعد از عرض بهم رسیده تا حال که سال چهارم است و بخت
که از اصل بیشتر شده باشد چون هنوز نسخه آن بدفتر نیست
هر چه در آن باب نوشته شود از این جهت اساس آن بر همین
خالی از زیاده و کم و مناسب خامه راست خامه بخوابد بود در همین
در سنوات دیگر سیرده ملازمان منصوره شده چون پیش از
توصله هم و خیال است فم از آنجمله بر بجز و تصور اعتراف میباشد و چون شرح

۱۱۲

شبهه ۲۹ ماهه واقعه اینها را یاد کنید ۱۳۹۶
mirig ou bialache



Nun sitzt er in der Schule fein
 Da heistes ja hübsch artig sein.



Allzuviel ist u' best
 Das is schon selbst auf fals' bestund

کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 نوشته ۱۳۲۶

۱۱۴
 برکردن بجز در آن مذکور شد مباد است که آیات
 و تعویذات در ادعیه حفظ نموند که از از باب عصمت و طهارت
 صلوات الله مذکور شد تا هم آنها از اسباب عین الکمال محفوظ باشند
 و هم این رساله شریفه مسعود الحائمه و محمد العاقبه با انجام سهولت
 بعضی از آنها که بجهت حفظ مطلق وارد گشته و همه کس را در هر وقت
 مناسبست در کتب مبسوطه ادعیه مفصّل مذکور شده و آنچه درباره
 خصوص اسب و سوار منقول است درین مقام مذکور میشود از آنکه
 شیخ حمید القدر ابوالقاسم علی بن طاهر و س علوی در کتاب امان اللدا
 خطرافکر کرده که بجهت حفظ از جمع بلیات این دعای اینوسبند
 برکردن اسب بنده را میرسد



۲۳۱

مجلد ششم
نومبر
۱۲

